

www.al-milani.com

سلسله پژوهش های اعتقادی

(۱۱)

چگونگی نماز ابوبکر

به جای رسول خدا صلی الله علیه وآله

(بررسی و نقد)

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سرآغاز

... آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی الله علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای مّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دین مورد پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله، با توطئه هایی از پیش مهیا شده — مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحقیر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را — که همچون آفتاب جهان تاب بود — پشت ابرهای سیاه شك و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُررّبار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی، قاضی نورالله، میر حامد حسین، سید شرف الدین، امینی و . . . همچون ستارگانی پرفروز می درخشند؛ چرا که

اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین واقعیات مکتب اهل بیت علیهم السلام، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّم له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّة الله الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

چگونگی نماز ابوبکر

به جای رسول خدا صلی الله علیه وآله

(بررسی و نقد)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين المعصومين ولعنة الله على أعدائهم
أجمعين من الأولين والآخرين

پیش گفتار

محدثان اهل تسنن روایتی را بدین مضمون نقل کرده اند:

آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در بستر بیماری افتاد — که به سبب همان بیماری وفات یافت — به ابوبکر دستور داد که به عنوان امام جماعت برای مسلمانان نماز بخواند. و شخص آن حضرت نیز به مسجد رفت و با مردم پشت سر ابوبکر نماز خواند... .

این روایت را محدثان اهل تسنن با متون گوناگونی نقل کرده اند. نوشتاری که پیش رو دارید تحقیق و پژوهشی پیرامون این روایت است. در این راستا این روایت مورد بررسی و نقد قرار گرفته است؛ چرا که به دلایلی شایسته بحث و تحقیق است:

۱. وابسته به احوالات و سیره مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است؛

۲. قائلین به خلافت ابوبکر پس از پیامبر، به این روایت تمسک می جویند؛

۳. در احکام شرعی و مسائل اعتقادی از آن بهره می گیرند؛

و مواردی دیگر از این قبیل.

ما در این پژوهش، روایت را از مهم ترین جوانب آن مورد تحقیق و بررسی قرار داده و مطالبی که درباره آن گفته شده بررسی کردیم و در این راستا و در پرتو نورانی این پژوهش، به واقعیت حال و حقیقت کلام رسیدیم.

اکنون این پژوهش نو و ابتکاری را که پیش تر مورد بررسی و نقد قرار نگرفته است، به پژوهشگران و اندیشمندان تقدیم می نمایم. امید آن که با دیده انصاف و به دور از هر گونه تعصب و بی راهه رفتن به آن بنگرند. وما توفیقی إلا بالله.

علی حسینی میلانی

بخش یکم

راویان خبر و روایات آنان

اتفاق نظر محدثان

روایتی که نقل شد، همه محدثان بر آن اتفاق نظر دارند. هیچ کتاب صحیح، مسند و معجمی نیست که آن را نقل نکرده باشد. ما پیش از آن که به نقد و بررسی آن پردازیم، ناگزیریم آن را از منابع نقل شده بیان کنیم؛ ولی در این موضوع فقط به آن چه صاحبان صحاح سته و احمد بن حنبل در المسند نقل کرده اند اکتفا می کنیم؛ زیرا که آن چه در این کتاب ها آمده، از نظر متن کامل تر و از نظر سند قوی تر است. بنا بر این هر گاه موقعیت این روایت در صحاح سته و المسند مشخص شود، جایگاه آن در دیگر کتاب ها نیز مشخص خواهد شد و نیازی به طولانی کردن سخن نخواهد بود.

به روایت مالك

این قضیه در کتاب الموطأ این گونه آمده است:

مالك، از هشام بن عروه نقل می کند که عروه گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حال بیماری از منزل خارج و وارد مسجد شد. دید ابوبکر ایستاده و مردم به او اقتدا کرده اند. وقتی ابوبکر متوجه شد عقب رفت. رسول خدا صلی الله علیه وآله به او اشاره کرد که همان جا بمان؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله کنار ابوبکر نشست. ابوبکر نمازش را با اقتدا به پیامبر خواند، در حالی که مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند.^۱

به روایت بخاری

بخاری این قضیه را در موارد بسیاری از صحیح خود نقل کرده است. وی در صحیح خود در کتاب نماز جماعت می نویسد:

۱. عمر بن حفص بن غیاث، از پدرش، از اعمش، از ابراهیم نقل می کند که اسود گوید: روزی نزد عایشه بودیم و در مورد اهمیت نماز و بزرگداشت آن گفت و گو می کردیم.

۱. الموطأ: ۱/ ۱۳۶، کتاب نماز جماعت، حدیث ۱۸.

عایشه گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد — همان بیماری که منجر به وفات آن حضرت شد — وقت نماز فرا رسید و اذان گفته شد. فرمود: به ابوبکر بگویید نماز جماعت را برای مردم به پا دارد.

عرض شد: ابوبکر پیرمردی دل نازک است؛ وقتی در جایگاه شما بایستد نمی تواند پیش نماز شود. پیامبر تکرار کرد و آن ها دوباره همان مطلب را تکرار کردند. آن حضرت برای بار سوم تکرار کرد و فرمود:

إِنَّكَ صَوَّاحِبُ يَوْسُفَ! مَرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيَصِلْ بِالنَّاسِ.

شما همچون زنان مصر در عصر یوسف [دنبال خواسته های خودتان] هستید! به ابوبکر بگویید پیش نماز شود. پس ابوبکر خارج شد و نماز خواند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله در خود احساس سبکی و آرامش کرد و در حالی که در حال خمیده به دو نفر تکیه کرده بود، از منزل خارج شد. گویی می دیدم که از درد، پاهایش بر زمین کشیده می شد. [پس از رسیدن آن حضرت به مسجد] ابوبکر خواست که عقب بایستد، پیامبر به او اشاره کرد که همان جا بایست.

سپس حضرت را آوردند تا در کنار ابوبکر نشست.

به اعمش گفته شد: آیا پیامبر صلی الله علیه وآله نماز می خواند و ابوبکر به او اقتدا کرده بود و مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند؟

اعمش با سرش پاسخ داد: آری.

ابوداؤد طیالسی بخشی از این روایت را از شعبه، از اعمش نقل کرده است. ابومعاویه می افزاید: پیامبر صلی الله علیه وآله سمت چپ ابوبکر نشست و ابوبکر ایستاده نماز می خواند.^۱

۲. بخاری در همان کتاب و در بخشی دیگر، این گونه نقل می کند:

یحیی بن سلیمان، از ابن وهب، از یونس، از ابن شهاب، از حمزة بن عبدالله و وی از پدرش نقل می کند که گوید:

هنگامی که درد رسول خدا صلی الله علیه وآله شدت یافت، درباره نماز با ایشان گفت و گو شد. فرمود: به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند.

عایشه گفت: ابوبکر مردی دل نازک است. هر گاه مشغول قرائت شود، گریه بر او غلبه می کند.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به او بگویید نماز بخواند.

۱. صحیح بخاری: ۱ / ۲۳۶، کتاب جماعت و امامت، باب محدودیت حضور بیمار در نماز جماعت، حدیث ۶۳۳.

عایشه دوباره همان پاسخ را تکرار کرد.

پیامبر فرمود: به او بگویید نماز بخواند؛ همانا شما همچون زنان مصر در زمان یوسف [به دنبال خواسته های خودتان] هستید.^۱

۳ . بخاری سومین روایت را این گونه نقل می کند:

زکریا بن یحیی، از ابن ثُمیر، از هشام بن عروّه، از پدرش نقل می کند که گوید: عایشه به ما گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوران بیماریش دستور داد که ابوبکر برای مردم نماز بخواند و او نیز برای مردم نماز می خواند.

عروه گفت: در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله در خود احساس سبکی و آرامش کرد و از خانه خارج شد، در حالی که مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند. وقتی ابوبکر پیامبر را دید، عقب رفت. پیامبر صلی الله علیه وآله به او اشاره کرد که همان جا بایست.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله به موازات ابوبکر و در کنار او نشست. ابوبکر نمازش را با اقتدا به پیامبر صلی الله علیه وآله خواند و مردم نیز به ابوبکر اقتدا کردند.^۲

۴ . بخاری در بخشی دیگر، روایت را این گونه نقل می کند:

اسحاق بن نصر، از حسین، از زائده، از عبدالملک بن عمیر، از ابوبرده، نقل می کند که ابوموسی گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله بیمار شد. بیماری آن حضرت شدت یافت؛ از این رو فرمود: به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند.

عایشه گفت: ابوبکر مردی دل نازک است؛ وقتی در جایگاه شما بایستد، نمی تواند برای مردم نماز بخواند.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند.

عایشه دوباره همان پاسخ را تکرار کرد.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به ابوبکر بگو برای مردم نماز بخواند. چرا که شما همچون زنان مصر در زمان یوسف هستید.

در این هنگام شخصی در پی ابوبکر رفت و او را آورد. او در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه وآله برای مردم نماز خواند.^۳

۵ . این قضیه را بخاری در بخش دیگری از کتاب نماز جماعت، این گونه نقل کرده و می نویسد:

۱ . صحیح بخاری: ۱ / ۲۴۱، باب اهل علم و فضل به امامت سزاوارترند، حدیث ۶۵۰.

۲ . همان: ۲۴۱ و ۲۴۲، باب کسی که در کنار امام جماعت بایستد، حدیث ۶۵۱.

۳ . صحیح بخاری: ۱ / ۲۴۰، باب اهل علم و فضل به امامت سزاوارترند، حدیث ۶۴۶.

عبدالله بن یوسف از مالک، از هشام بن عروه، از پدرش نقل می کند که عایشه، ام المؤمنین، به ما گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوران بیماری خود فرمود: به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند. عایشه گوید: من گفتم: ابوبکر وقتی در جایگاه شما بایستد، مردم از شدت گریه او [قرائت را] نمی شنوند! پس به عمر دستور دهید برای مردم نماز بخواند. عایشه در ادامه می گوید: به حفصه گفتم: به پیامبر بگو که ابوبکر وقتی در جایگاه شما بایستد، مردم از شدت گریه او [قرائت را] نمی شنوند. پس به عمر دستور دهید که برای مردم نماز بخواند. حفصه این کار را انجام داد.

در این حال رسول خدا صلی الله علیه وآله [به حفصه] فرمود: ساکت شو! شما همچون زنان مصر در زمان یوسف هستید. به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند.

در این هنگام بود که حفصه به عایشه گفت: نشد که از تو به من خیری برسد.^۱

۶. بخاری در سند دیگری این گونه روایت می کند:

احمد بن یونس، از زائده، از موسی بن ابی عایشه، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه نقل می کند که روزی نزد عایشه رفتم و گفتم: آیا از دوران بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله به من خبر نمی دهی؟

گفت: آری. [هنگامی که بیماری] پیامبر صلی الله علیه وآله شدت یافت، فرمود: آیا مردم نماز خوانده اند؟

عرض کردیم: نه، آن ها منتظر شما هستند.

فرمود: برایم در تشت مقداری آب آماده کنید.

عایشه گوید: ما این کار را انجام دادیم؛ سپس پیامبر نشست و شو کرد و نزدیک بود که به زمین بیفتد، پس همان لحظه بی هوش شد.

پس از به هوش آمدن فرمود: آیا مردم نماز خوانده اند؟

عرض کردیم: نه، آن ها منتظر شما هستند ای رسول خدا!

فرمود: برایم در تشت مقداری آب آماده کنید.

آن گاه پیامبر نشست و غسل کرد، و نزدیک بود به زمین بیفتد و بی هوش شد.

پس از به هوش آمدن فرمود: آیا مردم نماز خوانده اند؟

عرض کردیم: نه، منتظر شما هستند ای رسول خدا! مردم نیز برای خواندن نماز عشاء، در مسجد، در انتظار

پیامبر صلی الله علیه وآله به سر می بردند.

۱. صحیح بخاری: ۱ / ۲۴۰، باب اهل علم و فضل به امامت سزاوارترند، حدیث ۶۴۷.

پیامبر صلی الله علیه وآله شخصی را به دنبال ابوبکر فرستاد تا برای مردم نماز بخواند. آن شخص دنبال او رفت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داد که تو برای مردم نماز بخوانی.

ابوبکر که مردی رقیق القلب بود گفت: ای عمر! تو برای مردم نماز بخوان.

عمر پاسخ داد: تو به این کار شایسته تری.

در نتیجه آن روزها ابوبکر برای مردم نماز می خواند.

پس از مدتی پیامبر صلی الله علیه وآله در خود احساس سبکی و آرامش کرد و برای نماز ظهر در حالی که بین دو مرد — که یکی از آن ها عباس بود — تکیه کرده بود از خانه خارج شد و ابوبکر برای مردم نماز می خواند. وقتی ابوبکر پیامبر را دید، خواست که عقب بایستد، پیامبر صلی الله علیه وآله به او اشاره کرد که عقب نرود.

سپس به آن دو مرد فرمود: مرا کنار او بنشانید.

آن ها پیامبر را کنار ابوبکر نشاندند.

راوی گوید: ابوبکر نمازش را با اقتدا به پیامبر خواند و مردم نیز به ابوبکر اقتدا کرده بودند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته بود.

عبداللّه گوید: من نزد عبداللّه بن عباس رفتم و به او گفتم: آیا مطالبی را که عایشه درباره بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله به من گفت، به تو باز نگویم؟

گفت: بگو.

من ماجرا را به او عرضه داشتم. او چیزی از آن مطالب را انکار نکرد، جز این که گفت: آیا عایشه نام مردی را که با عباس بود به تو گفت؟

گفتم: نه.

گفت: او علی بود.^۱

۷. بخاری روایت هفتم را از عایشه این گونه نقل می کند:

مسدّد از عبداللّه بن داوود، از اعمش، از ابراهیم، از اسود، نقل می کند که عایشه گوید:

وقتی که پیامبر صلی الله علیه وآله بیمار شد — همان بیماری که به سبب آن وفات یافت — بلال آمد تا ایشان را از وقت نماز آگاه سازد.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به ابوبکر بگویند نماز بخواند.

گفتم: ابوبکر مردی دل نازک است؛ اگر در جایگاه شما بایستد گریه اش می گیرد و قادر به قرائت نخواهد بود.

۱. صحیح بخاری: ۱ / ۲۴۳ و ۲۴۴، حدیث ۶۵۵.

فرمود: به ابوبکر بگویند نماز بخواند.

من باز همان پاسخ را تکرار کردم. پیامبر صلی الله علیه وآله برای بار سوم و چهارم تکرار کرد و فرمود: شما همچون زنان مصر در زمان یوسف [به دنبال خواسته خود] هستید. به ابوبکر بگویند نماز بخواند. در نتیجه ابوبکر نماز خواند.

پیامبر صلی الله علیه وآله با قامتی خمیده و در حالی که به دو نفر تکیه کرده بود از منزل خارج شد. گویی می دیدم که پاهایش بر زمین کشیده می شد. وقتی ابوبکر او را دید به عقب رفت. پیامبر صلی الله علیه وآله به او اشاره کرد که نماز بخوان. ابوبکر عقب ایستاد و پیامبر صلی الله علیه وآله کنارش نشست و ابوبکر صدای تکبیر را به مردم می رساند.^۱

۸ . بخاری در بخش دیگری از صحیح چنین نقل می کند:

قتیبة بن سعد، از ابومعاویه، از اعمش، از ابراهیم، از اسود نقل می کند که عایشه گوید:

هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله شدت یافت، بلال آمد تا ایشان را از وقت نماز آگاه سازد.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به ابوبکر بگویند برای مردم نماز بخواند.

عرض کردم: ای رسول خدا! ابوبکر مردی دل نازک است؛ وقتی در جایگاه شما بایستد، [از شدت گریه!]

مردم صدای او را نخواهند شنید؛ ای کاش به عمر دستور می دادید.

فرمود: به ابوبکر بگویند برای مردم نماز بخواند.

به حفصه گفتم: به پیامبر بگو که ابوبکر پیرمردی دل نازک است آن گاه که در جایگاه شما بایستد، مردم

صدای قرائت او را نمی شنوند؛ ای کاش به عمر دستور می دادید.

فرمود: شما همچون زنان مصر در زمان یوسف [به دنبال خواسته خودتان] هستید. به ابوبکر بگویند برای

مردم نماز بخواند.

هنگامی که ابوبکر مشغول خواندن نماز شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله در خود احساس سبکی کرد؛ سپس

با قامتی خمیده که به دو نفر تکیه کرده بود و پاهایش روی زمین کشیده می شد، حرکت کرد و داخل مسجد

شد.

وقتی ابوبکر صدای حرکت او را شنید، رفت که عقب بایستد. رسول خدا صلی الله علیه وآله به او اشاره کرد

و آمد و سمت چپ ابوبکر نشست. ابوبکر ایستاده نماز می خواند و رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته. ابوبکر به

رسول خدا صلی الله علیه وآله اقتدا کرد، در حالی که مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند.^۲

۱ . صحیح بخاری: ۱ / ۲۵۱، باب کسی که صدای تکبیر را به گوش مردم می رساند، حدیث ۶۸۰.

۲ . صحیح بخاری: ۱ / ۲۵۱ و ۲۵۲، حدیث ۶۸۱.

۹. بخاری در بخش شایستگی اهل علم و فضل به پیش نمازی می نویسد:

ابوالیمان، از شعیب، از زُهری، از انس بن مالک انصاری — که خدمتگزار پیامبر و از اصحاب ایشان بود — این گونه نقل می کند:

ابوبکر در دوران بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله — که به سبب آن حضرتش وفات یافت — برای مردم نماز می خواند. روز دوشنبه بود که مردم برای ادای نماز صف بسته بودند. پیامبر صلی الله علیه وآله پرده اتاق را کنار زد و در حالی که ایستاده بود به ما نگاه می کرد. گویی صورت آن حضرت را می دیدم که [در رنگ پریدگی] به رنگ کاغذ قرآن بود. او تبسم کرد و خندید. نزدیک بود ما از خوشحالی دیدن پیامبر مفتون شویم.

ابوبکر به عقب برگشت تا به صف پیوندد و گمان کرد که پیامبر برای نماز بیرون می آید. پیامبر صلی الله علیه وآله به ما اشاره کرد که نمازتان را تمام کنید؛ آن گاه پرده را انداخت و در همان روز وفات یافت.^۱

۱۰. آخرین روایتی که بخاری در این زمینه نقل کرده چنین است:

ابومعمر، از عبدالوارث، از عبدالعزیز نقل می کند که انس گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله سه روز از خانه بیرون نیامد. نماز برپا شد. ابوبکر خواست جلو بایستد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود که پرده را کنار بزنند؛ وقتی که چهره پیامبر صلی الله علیه وآله پدیدار شد، ما تا آن زمان منظره ای عجیب تر از چهره پیامبر ندیده بودیم. پیامبر صلی الله علیه وآله با دستش به ابوبکر اشاره کرد که جلو بایستد. آن گاه حضرت پرده را انداخت و دیگر توان اقامه نماز جماعت را نداشت تا از دنیا رفت.^۲

به روایت مسلم

مسلم بن حجاج نیشابوری نیز بارها این حدیث را در صحیح خود نقل کرده است که مواردی را می آوریم:

۱. احمد بن عبدالله بن یونس، از زائده، از موسی بن ابی عایشه، نقل می کند که عبیدالله بن عبدالله گوید: نزد عایشه رفتم و به او گفتم: آیا مرا از بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله آگاه می کنی؟

گفت: آری. هنگامی که بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله شدت یافت، فرمود: آیا مردم نماز خوانده اند؟

عرض کردیم: نه، مردم منتظر شما هستند ای رسول خدا!

فرمود: برایم در تشت مقداری آب آماده کنید...» تا آخر آن چه پیش تر از بخاری نقل شد.

۱. صحیح بخاری: ۱ / ۲۴۰، حدیث ۶۴۸.

۲. صحیح بخاری: ۱ / ۲۴۱، باب اهل علم و فضل به امامت سزاوارترند، حدیث ۶۴۹.

۲ . محمد بن رافع و عبد بن حمید این گونه نقل می کنند — البتّه در این متن حدیث از ابن رافع نقل شده است — ابن رافع از عبدالرزاق، از معمر از زُهری از حمزة بن عبدالله بن عبدالله بن عمر نقل می کند که عایشه گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل خانه من شد، فرمود: به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند. گفتم: ای رسول خدا! ابوبکر مردی دل نازک است؛ وقتی قرآن می خواند نمی تواند جلوی اشکش را بگیرد! ای کاش به فرد دیگری جز از ابوبکر دستور می دادید.

عایشه گوید: به خدا سوگند! تنها بدین جهت این را گفتم که دوست نداشتم مردم نخستین کسی را که در جایگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله می ایستد شوم بدانند و فال بد بزنند. دو یا سه بار این مطلب را تکرار کردم.

پیامبر فرمود: باید ابوبکر برای مردم نماز بخواند. چرا که شما همچون زنان مصر در زمان یوسف [به دنبال خواسته خود] هستید.

۳ . ابوبکر ابن ابی شیبّه از ابومعاویه و وکیع؛

همچنین یحیی بن یحیی — متن حدیث از یحیی است — از ابومعاویه، از اعمش، از ابراهیم، از اسود نقل می کند که عایشه گوید:

هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله شدّت یافت، بلال آمد تا او را از وقت نماز مطلع سازد... تا آخر آن چه که پیش تر از بخاری نقل شد.

۴ . ابوبکر بن ابی شیبّه و ابوکریب از ابن ثُمیر، از هشام؛

همچنین ابن ثُمیر — با همان متن مشابه — از ابوهشام، از پدرش نقل می کند که عایشه گوید:

رسول خدا به ابوبکر دستور داد که در دوران بیماری برای مردم نماز بخواند، و او نیز برای مردم نماز می خواند.

عروه گوید: رسول خدا در خود احساس سبکی کرد و از خانه خارج شد. در این هنگام مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند. وقتی ابوبکر پیامبر را دید، عقب رفت. آن حضرت به او اشاره کرد که همان جا بایست؛ سپس خود به موازات ابوبکر، کنار او نشست و ابوبکر نمازش را با اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه وآله خواند و مردم به ابوبکر اقتدا کردند.

۵ . عبد بن حمید، عمرو ناقد و حسن حلوان از یعقوب (بن ابراهیم بن سعد)؛

همچنین پدرم از صالح، از ابن شهاب، از انس بن مالک نقل می کنند که انس بن مالک گوید:

ابوبکر در دوران بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله که به سبب آن وفات یافت برای مردم پیش نماز بود...».

۶. محمد بن مثنی و هارون بن عبدالله، از عبدالصمد نقل می کنند که گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: عبدالعزیز، از انس این گونه نقل کرد: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سه روز از خانه خارج نشد... تا پایان همان روایتی که پیش تر از بخاری نقل شد.

۷. این روایت را مسلم، از سفیان بن عیینه، از زهری، از انس نیز نقل کرده است... .

۸. همچنین از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از انس روایت نموده است... .

۹. آخرین حدیثی که مسلم نیشابوری در این مورد نقل می کند چنین است:

ابوبکر بن ابی شیبه، از حسین بن علی، از زائده، از عبدالملک بن عمیر، از ابوبرده نقل می کند که ابوموسی گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شدند... تا پایان روایتی که پیش تر از بخاری نقل شد.^۱

به روایت ترمذی

این قضیه را ترمذی نیز در صحیح خود نقل کرده است. وی می گوید:

اسحاق بن موسی انصاری از معن (بن عیسی)، از مالک بن انس، از هشام بن عروه، از پدرش نقل می کند که عایشه گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: به ابوبکر بگوئید برای مردم نماز بخواند.

عایشه گفت: ای رسول خدا! اگر ابوبکر در جایگاه شما بایستد، مردم از شدت گریه او [قرائت را] نمی شنوند. به عمر دستور دهید برای مردم نماز بخواند.

عایشه گوید: به حفصه گفتم: به او بگو که ابوبکر وقتی در جایگاه شما بایستد، مردم از شدت گریه او [قرائت را] نمی شنوند؛ از این رو به عمر دستور دهید برای مردم پیش نماز شود. حفصه این کار را انجام داد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: شما همچون زنان مصر در زمان یوسف [به دنبال خواسته خود] هستید. به ابوبکر بگوئید برای مردم نماز بخواند.

حفصه به عایشه گفت: هرگز از تو خیری به من نرسید.

ابوعیسی گوید: این حدیث صحیح و معتبر است.

ترمذی این روایت را در همین بخش، از عبدالله بن مسعود، ابوموسی، ابن عباس، سالم بن عبید و عبدالله بن زمعه نقل می کند.^۱

۱. صحیح مسلم: ۱/ ۳۹۳ - ۴۰۰، کتاب نماز، باب جانشین امام جماعت به هنگام معذور بودن او.

به روایت ابوداود

ابوداود در کتاب سنن خود به نقل این حدیث پرداخته است. وی این گونه نقل می کند:

۱. عبدالله بن محمد نفیلی، از محمد بن سلمه، از محمد بن إسحاق، از زُهری، از عبدالملک بن ابی بکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام، از پدرش نقل می کند که عبدالله بن زمعه به نقل از عایشه گوید: هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله شدت یافت، من با گروهی از مسلمانان نزد ایشان بودم. بلال ایشان را برای نماز صدا زد.

پیامبر فرمود: به کسی بگوئید برای مردم نماز بخواند.

عبدالله بن زمعه از خانه خارج شد و متوجه شد که عمر در بین مردم است — و ابوبکر حضور نداشت — گفتیم: ای عمر! برخیز و برای مردم نماز بخوان. عمر جلو ایستاد و تکبیر گفت.

عمر صدای بلندی داشت؛ وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله صدای او را شنید فرمود: ابوبکر کجاست؟

آن گاه دو مرتبه فرمود: خدا و مسلمانان چنین نمی پسندند.

سپس فردی را در پی ابوبکر فرستاد. ابوبکر آمد و پس از این که عمر آن نماز را خوانده بود، برای مردم نماز خواند.

۲. احمد بن صالح، از ابن ابی قَدیک، از موسی بن یعقوب، از عبدالله بن اسحاق، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه نقل می کند که عبدالله بن زمعه گوید:

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله صدای عمر را شنید، پیامبر سر خود را از اتاق بیرون آورد؛ سپس با خشم فرمود: نه، نه، باید ابن ابی قحافه برای مردم نماز بخواند.^۲

به روایت نسائی

نسائی نیز در چند مورد از کتاب سنن خود این حدیث را نقل کرده است. وی در بخش امام جماعت کتاب نماز این گونه نقل می کند:

۱. عباس بن عبدالعظیم عنبری، از عبدالرحمان بن مهدی، از زائده، از موسی بن ابی عایشه، از عبیدالله بن عبدالله نقل می کند که روزی نزد عایشه رفتم و گفتم: آیا به من خبر نمی دهی... تا آخر حدیثی که در گذشته به آن اشاره شد.^۳

۲. محمد بن علاء، از ابو معاویه، از اعمش، از ابراهیم، از اسود نقل می کند که عایشه گوید:

۱. صحیح ترمذی: ۵ / ۳۷۹، کتاب مناقب، باب مناقب مشترك ابوبکر و عمر، حدیث ۳۶۹۲.

۲. سنن ابوداود: ۳ / ۲۲۰ — ۲۲۱، کتاب سنن، باب خلافت ابوبکر، حدیث ۴۶۶۰ و ۴۶۶۱.

۳. سنن نسائی: ۲ / ۴۳۵ — ۴۳۶، حدیث ۸۳۳.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد، بلال آمد تا او را از وقت نماز آگاه سازد. فرمود: به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند... تا آخر حدیثی که در گذشته به آن اشاره شد.^۱

۳. علی بن حجر، از اسماعیل، از حمید نقل می کند که انس گوید:

آخرین نمازی که رسول خدا صلی الله علیه وآله با مردم به جای آورد، نمازی بود که با يك لباس به صورت متوشح^۲ پشت سر ابوبکر به جای آورد[!].^۳

۴. محمد بن مثنی، از بکر بن عیسی صاحب بصری گوید: از شعبه، از نعیم بن ابی هند، از ابووائل، از مسروق شنیدم که می گفت: عایشه گوید:

ابوبکر برای مردم نماز خواند، در حالی که رسول خدا در صف نماز بود.^۴

۵. اسحاق بن ابراهیم و هناد بن سری، از حسین بن علی، از زائده، از عاصم، از زرّ نقل می کند که عبدالله گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وفات یافت، انصار گفتند: از ما امیری و از شما نیز امیری باشد. عمر نزد آن ها آمد و گفت: آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه وآله به ابوبکر دستور داد که برای مردم نماز بخواند؟ پس کدام يك از شما راضی می شود که بر ابوبکر مقدم شود؟ گفتند: پناه می بریم بر خدا که بر ابوبکر مقدم شویم.^۵

۶. محمود بن غیلان، از ابوداود، از شعبه، از موسی بن ابی عایشه نقل می کند که گوید: از عبیدالله بن عبدالله شنیدم که می گفت: عایشه گوید:

رسول خدا به ابوبکر دستور داد تا برای مردم نماز بخواند. پیامبر صلی الله علیه وآله پیش روی ابوبکر بود و در حال نشسته نماز می خواند، و ابوبکر نیز برای مردم، در حالی که مردم پشت سر ابوبکر بودند، نماز می خواند.^۶

به روایت ابن ماجه

ابن ماجه نیز به نقل این حدیث پرداخته است. وی در مواردی از سنن خود چنین نقل می کند:

۱. ابوبکر بن ابی شیبه، از ابومعاویه و وکیع، از اعمش؛

۱. همان: ۴۳۴ و ۴۳۵، حدیث ۸۳۲.

۲. توشح: پوشش خاصی است که لباس را به گونه ای به دور تن پیچیده و روی شانه چپ می افکنند و از زیر دست راست بیرون آورده و روی سینه گره می زنند.

۳. سنن نسائی: ۲ / ۴۱۳، باب اقتدای امام به رعیت خود، حدیث ۷۸۴.

۴. سنن نسائی: ۲ / ۴۱۴، باب اقتدای امام به رعیت خود، حدیث ۷۸۵.

۵. همان: ۴۰۹، باب امامت اهل علم و فضل، حدیث ۷۷۶.

۶. سنن نسائی: ۲ / ۴۱۸، باب اقتدا به امامی که به دیگری اقتدا کرده است، حدیث ۷۹۶.

همچنین علی بن محمد، از وکیع، از اعمش، از ابراهیم، از اسود نقل می کنند که عایشه گوید:
هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد — همان بیماری که به سبب آن وفات یافت؛ ابومعاویه
گوید: هنگامی که بیماری او شدت یافت — بلال آمد تا حضرتش را از وقت نماز آگاه سازد.

پیامبر فرمود: به ابوبکر بگوئید برای مردم نماز بخواند... .

عایشه گوید: ما فردی را در پی ابوبکر فرستادیم، او نیز برای مردم نماز خواند.
سپس رسول خدا در خود احساس سبکی کرده و برای نماز خارج شد... ابوبکر نمازش را با اقتدا به پیامبر
خواند، در حالی که مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند.

۲ . ابن ابی شیبیه، از عبدالله بن نمیر، از هشام بن عروه، از پدرش نقل می کند که عایشه گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوران بیماریش به ابوبکر دستور داد که برای مردم نماز بخواند... .

۳ . نصر بن علی جهضمی گوید: عبدالله بن داوود در خانه خود از روی نوشته اش برای من نقل کرد که
سلمة بن نبیط، از نعیم بن ابی هند، از نبیط بن شریط نقل می کند که سالم بن عبید گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوران بیماریش از هوش رفت؛ وقتی به هوش آمد فرمود: آیا وقت نماز فرا
رسیده است؟

عرض کردند: آری.

فرمود: به بلال بگوئید اذان بگوید؛ و به ابوبکر بگوئید برای مردم نماز بخواند.

سپس از هوش رفت و دوباره به هوش آمد و همان سخن را تکرار فرمود و بار دیگر از هوش رفت. باز به
هوش آمد و همان سخن را تکرار فرمود... .

عایشه گفت: پدرم مردی دل نازک است. اگر در جایگاه نماز بایستند گریه می کند و نمی تواند نماز بخواند.
ای کاش به فرد دیگری دستور می دادی.

پیامبر صلی الله علیه وآله بی هوش شد، و بعد به هوش آمد و فرمود: به بلال بگوئید اذان بگوید؛ و به ابوبکر
بگوئید برای مردم نماز بخواند. شما همچون زنان مصر در زمان یوسف [به دنبال خواسته خود] هستید.

راوی گوید: به بلال گفتند اذان بگوید. او اذان گفت و به ابوبکر امر شد که نماز بخواند. او نیز برای مردم
نماز خواند.

سپس رسول خدا در خود احساس سبکی کرد و فرمود: یکی را برآیم بیاورید تا به او تکیه کنم.

بریره و مردی دیگر آمدند و پیامبر بر آن دو تکیه کرد. هنگامی که ابوبکر پیامبر را دید، رفت که عقب
بایستند. پیامبر به او اشاره کرد که همان جا بمان.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و کنار ابوبکر نشست تا ابوبکر نمازش را به جا آورد. پس از این واقعه بود که رسول خدا وفات یافت.

ابوعبدالله گوید: این حدیث غریب^۱ است و غیر از نصر بن علی کسی آن را نقل نکرده است.

۴. علی بن محمد، از وکیع، از اسرائیل، از ابواسحاق، از ارقم بن شرحبیل نقل می کند که ابن عباس گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد — همان بیماری که به سبب آن وفات یافت — در خانه عایشه بود، فرمود: علی را برایم صدا کنید.

عایشه گفت: ای رسول خدا! ابوبکر را برایتان صدا بزنیم؟
فرمود: صدایش کنید.

حفصه گفت: ای رسول خدا! عمر را برایتان صدا بزنیم؟
فرمود: صدایش کنید.

امّ فضل گفت: ای رسول خدا! عباس را برایتان صدا بزنیم؟
فرمود: آری.

هنگامی که همگی جمع شدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله سرش را بلند نمود، آن گاه نگاهی به آنان کرد و سکوت نمود.

عمر گفت: رسول خدا را ترك کنید.

سپس بلال آمد تا او را از وقت نماز آگاه سازد. پیامبر فرمود: به ابوبکر بگوئید برای مردم نماز بخواند[!].

عایشه گفت: ای رسول خدا! ابوبکر مردی دل نازک است هر گاه شما را نبیند گریه می کند و مردم نیز می گریند. ای کاش به عمر دستور می دادی که برای مردم نماز بخواند!؟

ابوبکر خارج شد و برای مردم نماز خواند. در این هنگام رسول خدا در خود احساس سبکی کرد. بعد در حالی که به صورت خمیده به دو مرد تکیه کرده بود و پاهایش روی زمین کشیده می شد، از خانه خارج شد. وقتی مردم آن حضرت را دیدند، ابوبکر را با «سبحان الله» گفتن متوجه آمدن حضرتش ساختند. ابوبکر خواست که عقب بایستد؛ پیامبر به او اشاره کرد که سر حایت بمان.

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و سمت راست ابوبکر نشست. ابوبکر برخاست و نمازش را با اقتدا به پیامبر خواند در حالی که مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند.

۱. حدیث غریب: حدیثی است که در تمام طبقات، فقط يك راوی از راوی دیگر روایت کند.

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله قرائت را از جایی که ابوبکر به آن جا رسیده بود شروع کرد. و کعب در این مورد گوید: و سنت نیز چنین است.

راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در اثر همان بیماری از دنیا رفت.^۱

به روایت احمد

احمد بن حنبل بیش تر از دیگران این روایت را نقل کرده است. وی در کتاب مسند خود به نقل این روایات پرداخته است که بخشی از آن را ذکر می کنیم:

۱. عبدالله، از پدرش، از یحیی بن زکریا بن ابی زائده، از پدرش، از ابواسحاق، از ارقم بن شرحبیل نقل می کند که ابن عباس گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد، به ابوبکر فرمود که برای مردم نماز بخواند. سپس آن حضرت احساس سبکی کرد و از خانه خارج شد. وقتی ابوبکر متوجه آن حضرت شد، خواست که عقب برود؛ پیامبر صلی الله علیه وآله به او اشاره کرد و کنار ابوبکر سمت چپش نشست و نماز را از آیه ای شروع کرد که ابوبکر به آن رسیده بود.^۲

۲. عبدالله، از پدرش، از وکیع، از اسرائیل، از ابواسحاق، از ارقم بن شرحبیل نقل می کند که ابن عباس گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد — همان بیماری که به سبب آن وفات یافت — در خانه عایشه بود. آن حضرت فرمود: علی را برایم صدا بزنید.

عایشه گفت: ابوبکر را برایتان صدا بزنیم؟

فرمود: صدایش کنید.

حفصه گفت: ای رسول خدا! عمر را برایتان صدا بزنیم؟

فرمود: صدایش کنید.

ام فضل گفت: ای رسول خدا! عباس را برایتان صدا بزنیم؟

فرمود: صدایش کنید.

آن گاه که همه جمع شدند، پیامبر سرش را بلند کرد و علی را ندید.

عمر گفت: رسول خدا را ترك کنید. سپس بلال آمد تا او را از وقت نماز آگاه سازد...^۳

۳. عبدالله، از پدرش، از عبدالله بن ولید، از سفیان، از حمید نقل می کند که انس بن مالک گوید:

۱. سنن ابن ماجه: ۱ / ۳۸۹، باب روایاتی درباره نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوران بیماریش نقل شده است.

۲. مسند احمد: ۱ / ۳۸۳ و ۳۸۴، مسند عبدالله عباس، حدیث ۲۰۵۶.

۳. مسند احمد: ۱ / ۵۵۸، مسند عبدالله عباس، حدیث ۳۳۴۵.

آخرین نمازی که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را به جای آورد نمازی بود که در حال نشسته، و با لباسی که به صورت متوشح بر تن کرده بود، خواند.^۱

۴ . عبدالله، از پدرش، از یزید، از سُقیان (ابن حسین)، از زُهری نقل می کند که انس گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد — همان بیماری که به سبب آن وفات یافت — بلال نزد حضرتش آمد تا او را از وقت نماز آگاه سازد. پس از آن دو بار فرمود: ای بلال! تو پیامت را رساندی؛ پس هر کس خواست نماز بخواند، و هر کس خواست نماز را ترك کند.

بلال به سوی حضرتش بازگشت و عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت! چه کسی برای مردم نماز بخواند؟

فرمود: به ابوبکر بگو که برای مردم نماز بخواند.

هنگامی که ابوبکر جلو ایستاد، پرده را از مقابل پیامبر کنار زدند.

راوی گوید: گویی آن حضرت را دیدیم که چهره اش [از رنگ پریدگی] مانند کاغذی سفیداست و بر دوش ایشان پارچه ای بود. ابوبکر رفت که عقب بایستد و گمان کرد که پیامبر می خواهد برای نماز خارج شود. رسول خدا صلی الله علیه وآله به ابوبکر اشاره کرد که بایستد و نماز بخواند. پس ابوبکر برای مردم نماز خواند، و ما پس از آن حضرتش را ندیدیم.^۲

۵ . عبدالله، از پدرش، از حسین بن علی، از زائده، از عبدالملک بن عمیر، از ابوبردة بن ابی موسی نقل می کند که ابوموسی گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد...».^۳

۶ . عبدالله، از پدرش، از عبدالاعلی، از معمر، از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله نقل می کند که عایشه گوید:

آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه میمونه بیمار شد، از همسرانشان اجازه خواست که در خانه من پرستاری شود. آن ها به پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه دادند. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که بر عباس و مردی دیگر تکیه کرده بود و پاهایش روی زمین کشیده می شد از خانه خارج شد.

عبیدالله گوید: ابن عباس گفت: آیا می دانی آن مرد که بود؟ او علی بن ابی طالب علیهما السلام بود؛ ولی عایشه از او دل خوشی نداشت[!].

۱ . همان: ۸۴ ، مسند انس بن مالک، حدیث ۱۲۸۴۸.

۲ . مسند احمد: ۱ / ۶۰ ، مسند انس بن مالک، حدیث ۱۲۶۸۰.

۳ . مسند احمد: ۵ / ۵۶۵ ، ابوموسی اشعری، حدیث ۱۹۲۰۱.

زُهری گوید: پیامبر — در حالی که در خانه میمونه بود — به عبدالله بن زمره فرمود: به مردم بگو که نماز بخوانند.

او عمر بن خطاب را دید و گفت: ای عمر! برای مردم نماز بخوان.

عمر برای آن ها نماز خواند. او صدای بلندی داشت؛ از این رو وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله صدایش را شنید او را شناخت...^۱

۷ . عبدالله، از پدرش، از وکیع، از اعمش، از ابراهیم، از اسود نقل می کند که عایشه گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد... پیامبر آمد تا در کنار ابوبکر نشست، و ابوبکر نمازش را با اقتدا به پیامبر خواند، در حالی که مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند.^۲

۸ . عبدالله، از پدرش، از ابومعاویه، از اعمش، از ابراهیم، از اسود نقل می کند که عایشه گوید:

... پیامبر صلی الله علیه وآله آمد تا سمت چپ ابوبکر نشست و در حال نشسته نماز می خواند و ابوبکر ایستاده بود، در حالی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله اقتدا کرده بود و مردم به ابوبکر اقتدا کرده بودند.^۳

۹ . عبدالله، از پدرش، از بکر بن عیسی از شُعبه بن حجاج از نعیم بن ابی هند، از ابووائل، از مسروق نقل می کند که عایشه گوید:

ابوبکر برای مردم نماز خواند و رسول خدا صلی الله علیه وآله در صف نماز گزاران بود[!].^۴

۱۰ . عبدالله، از پدرش، از شبابه بن سوار، از ابوشعبه، از نعیم بن ابی هند، از ابووائل، از مسروق نقل می کند که عایشه گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در همان بیماری که به سبب آن وفات یافت، در حال نشسته، پشت سر ابوبکر نماز خواند[!].^۵

۱۱ . عبدالله، از پدرش، از شبابه، از شعبه، از سعد بن ابراهیم، از عُرْوَة بن زبیر نقل می کند که عایشه گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در همان بیماری که به سبب آن وفات یافت، فرمود: به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند... و پیامبر پشت سر او به صورت نشسته نماز خواند[!].^۶

۱ . مسند احمد: ۷ / ۵۳، حدیث عایشه، حدیث ۲۳۵۴۱.

۲ . همان: ۳۰۰، حدیث ۲۵۲۳۳.

۳ . همان: ۳۱۹ و ۳۲۰، حدیث ۲۵۳۴۸.

۴ . مسند احمد: ۷ / ۲۲۸، حدیث ۲۴۷۲۸.

۵ . همان: ۲۲۸، حدیث ۲۴۷۲۹.

۶ . همان: حدیث ۲۴۷۳۰.

۱۲ . عبدالله، از پدرش، از عبدالصمد بن عبدالوارث، از زائده، از عبدالملک بن عمیر، از ابن بریده، از پدرش چنین نقل می کند:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد فرمود: به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند.

عایشه گفت: ای رسول خدا! پدرم مردی دل نازک است.

فرمود: به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند. شما همچون زنان مصر در زمان یوسف [به دنبال خواسته

خود] هستید.

در نتیجه ابوبکر، در دوران حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله برای مردم امامت کرد.^۱

۱ . مسند احمد: ۶ / ۴۹۷، حدیث بریده اسلمی، حدیث ۲۲۵۵۱.

بخش دوم

بررسی سندهای روایت

پژوهشی پیرامون سندهای روایت

همان گونه که ملاحظه شد، ما این روایت را با کامل ترین متن و صحیح ترین طرق، از صحاح و مسند احمد نقل کردیم. همان طور که پیش تر گفتیم، شناخت موقعیت روایت با دقت نظر در سند آن و متون که نقل شده است، ما را از دقت در روایاتی که از دیگر صحابه و در کتاب های غیر صحاح نقل شده است بی نیاز می سازد. البته چه بسا ما به برخی از آن موارد در ضمن پژوهش سندی اشاره خواهیم کرد. با توجه به آن چه بیان شد، این روایت ها از نه نفر از صحابه نقل شده که عبارتند از:

- ۱ . عایشه دختر ابوبکر؛
- ۲ . عبدالله بن مسعود؛
- ۳ . عبدالله بن عباس؛
- ۴ . عبدالله بن عمر؛
- ۵ . عبدالله بن زمعه؛
- ۶ . ابوموسی اشعری؛
- ۷ . بریده اسلمی؛
- ۸ . انس بن مالک؛
- ۹ . سالم بن عبید.

بنا بر این ما این روایت را از نه نفر از صحابه نقل کردیم، گرچه ترمذی، پس از نقل حدیث از عایشه، فقط به شش نفر اشاره کرده است. وی می نویسد:

«این روایت در این باب از عبدالله بن مسعود، ابوموسی اشعری، ابن عباس، سالم بن عبید و عبدالله بن زمعه نقل شده است».^۱

۱ . سنن ترمذی: ۵ / ۳۷۹، کتاب مناقب، باب مناقب مشترك ابوبکر و عمر، حدیث ۳۶۹۲.

پرواضح است که — آن سان که ملاحظه خواهیم کرد — اساس و پایه در همه روایات، عایشه است... فراتر این که برخی از روایاتی که از غیر صحابه نقل شده، روایات مرسل هستند که به واسطه عایشه نقل شده اند؛ از این رو در ابتدا، سندهایی که از غیر عایشه نقل شده است به دقت بررسی می نماییم.

روایت ابوموسی اشعری

یکی از راویان این روایت، ابوموسی اشعری است. بخاری و مسلم بر نقل روایت از وی اتفاق نظر دارند و احمد نیز روایت را از وی نقل کرده است. ابوموسی اشعری و روایت او از چند نظر مورد اشکال واقع شده است:

۱. مرسل بودن روایت. ابن حجر عسقلانی ضمن تصریح به مرسل بودن روایت او می نویسد: احتمال دارد این روایت را از عایشه گرفته باشد.^۱

۲. کسی که از ابوموسی روایت کرده فرزندش «ابوبرده» است. چنانچه ابن حجر عسقلانی^۲ نیز به این مطلب تصریح کرده است.

باید توجه داشت که ابوبرده، مرد فاسق و گناهکاری است که در قتل حجر بن عدی دست داشته است. وی در بین گروهی که علیه حجر بن عدی شهادت باطل و دروغ می دادند، شهادت دروغ داد و آن گواهی دروغین منجر به شهادت حجر شد.^۲

همچنین در روایتی آمده است: ابوبرده از ابوالعادیه — قاتل عمّار بن یاسر رضی الله تعالی عنه — پرسید: آیا تو عمّار بن یاسر را به قتل رساندی؟

پاسخ داد: آری.

گفت: پس دستت را به من بده؛ سپس آن را بوسید و گفت: هرگز آتش با تو تماس نخواهد گرفت[!].^۳

۳. راوی دیگری که از ابوموسی اشعری نقل کرده، «عبدالملك بن عمیر» است.

رجال شناسان عبدالملك را فردی «مدلس»، «مضطرب الحدیث»، «ضعیف» و «کثیر الغلط» قلمداد کرده اند.

احمد بن حنبل در مورد عبدالملك گوید: او با این که روایات اندکی دارد؛ ولی بسیار مضطرب الحدیث است. از او فقط پانصد حدیث دیدم که در بیشتر آن ها اشتباه کرده است.^۴

۱ و ۲. فتح الباری: ۲ / ۲۱۰.

۲. تاریخ الطبری: ۴ / ۱۹۹ و ۲۰۰.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۹۹.

۴. تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۰ و دیگر منابع.

اسحاق بن منصور پیرامون عبدالملک گوید: احمد بن حنبل به طور جدّی او را تضعیف کرده است.^۱
احمد بن حنبل در جای دیگر نیز پیرامون وی می گوید: از نظر نقل حدیث ضعیف است و اشتباه
می کند.^۲

و ابن معین نیز پیرامون وی گوید: مخلط^۳ است.^۴
ابوحاتم نیز درباره عبدالملک اظهار نظر کرده و می نویسد: او حافظه خوبی ندارد. حافظه اش دگرگون شده
است.^۵

ابوحاتم در جای دیگری می نویسد: او به حافظه خوب داشتن توصیف نشده است.^۶
ابن خراش در مورد عبدالملک گوید: او مورد رضایت و پسند شعبه نبود.^۷
ذهبی نیز می گوید: ابن جوزی از او یاد کرده و نقل نموده است که او مورد جرح قرار گرفته و سخنی از
توثیق او به میان نیاورده است.^۸

سمعی نیز او را نقد کرده و گوید: او مدلس بود.^۹
ابن حجر نیز به مانند سمعی اظهار نظر کرده است.^{۱۰}
آری، عبدالملک کسی است که فرستاده امام حسین علیه السلام به سوی اهل کوفه را سر برید. هنگامی که
عبدالله بن یقطر و یاقیس بن مسهر صیداوی سفیر امام حسین علیه السلام به دستور ابن زیاد از بالای قصر به زمین
پرتاب شد، هنوز اندک رمقی داشت و نفس های پایانی را می کشید؛ عبدالملک بن عمیر بالای سر او آمد و سرش
را از تن جدا کرد. وقتی که از کار وی خرده گرفتند، در پاسخ گفت: من فقط خواستم او را راحت کنم!^{۱۱}

نگاهی به شخصیت ابوموسی اشعری

۴. اکنون نگاه کوتاهی به شخصیت ابوموسی اشعری داریم.

-
۱. تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۰، میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶.
 ۲. میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶.
 ۳. مخلط در اصطلاح حدیث شناسی به کسی گویند که به علت اختلال حواس احادیث معتبر را با غیر معتبر می آمیزد.
 ۴. میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶، تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۰.
 ۵. میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶.
 ۶. تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۶۰.
 ۷. میزان الاعتدال: ۴ / ۴۰۶.
 ۸. همان.
 ۹. الأنساب: ۴ / ۴۴۴.
 ۱۰. تقریب التهذیب: ۱ / ۶۱۸.
 ۱۱. تلخیص الشافی: ۳ / ۳۳ — ۳۵، روضة الواعظین: ۱ / ۱۷۷ و ۱۷۸، مقتل الحسین علیه السلام مقّم: ۱۸۶.

به راستی ابوموسی اشعری از معروف ترین دشمنان مولایمان امیر مؤمنان علی علیه السلام است. او در جنگ جمل اهل کوفه را از جهاد در رکاب امام باز می داشت. همو بود که در جنگ صفین امام علی علیه السلام را از خلافت عزل کرد و کار به جایی رسید که امام علیه السلام در قنوت نمازش او را همراه معاویه و گروهی از پیروانش لعن می کرد!

گفتنی است که احمد بن حنبل در بخش فضایل ابوبکر این روایت را با همین ترتیب به سند خود از زائده، از عبدالمکک بن عمیر، از ابوبرده بن ابی موسی، از پدرش نقل کرده است.^۱

روایت عبدالله بن عمر

آن سان که ملاحظه شد، یکی از راویان روایت مذکور «عبدالله بن عمر» بود. به نظر می رسد این روایت نیز از عایشه نقل شده است. همان گونه که مسلم آن را از عبدالرزاق، از معمر، از زُهری، از حمزه بن عبدالله بن عمر، از عایشه روایت کرده است؛ ولی بخاری آن را به سندش از زُهری، از حمزه، از پدرش روایت کرده که گوید:

«هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله شدت یافت...».

نگاهی به شخصیت محمد بن شهاب زُهری

در هر حال، محور هر دو سند محمد بن شهاب زُهری است.

دانشمندان رجال، محمد بن شهاب زُهری را مورد بررسی و نقد قرار داده اند که به دیدگاه برخی از آنان اشاره می کنیم:

یحیی بن معین^۲ و عبدالحقّ دهلوی او را مورد جرح قرار داده اند. زُهری از مشهورترین کسانی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام روی گردان شد، و از راویان عمر بن سعد ملعون بوده است.

ابن ابی الحدید معتزلی در مورد زُهری این گونه می نگارد:

او از کسانی بود که از حضرت علی علیه السلام روی گردان شد. جریر بن عبدالحمید، از محمد بن شیبه نقل می کند که گوید: در مسجد مدینه حضور داشتم. زُهری و عروّه بن زبیر نشسته بودند و در مورد علی علیه السلام گفت و گو می کردند و از آن حضرت بدگویی می نمودند.

۱. فضائل الصحابه: ۱ / ۱۰۶.

۲. او از اساتید بخاری و مسلم و از پیشوایان جرح و تعدیل است. همه علمای اهل سنت اتفاق نظر دارند که او داناترین عالم به حدیث صحیح و ناصحیح می باشد. وی در سال ۳۰۲ وفات یافت. شرح حال او در تذکرة الحفاظ: ۲ / ۴۲۹ و کتاب های دیگر بیان شده است.

آن گفت و گو به گوش علی بن حسین علیهما السلام رسید. حضرت تشریف آورد و بالای سر آن دو ایستاد و فرمود: اَمّا تو ای عروه! پدرم، داوری درباره پدر تو را به خدا واگذار کرد و خداوند به نفع پدرم و علیه پدر تو حکم کرد. و اَمّا تو ای زُهری! اگر در مکه بودم، دم آهنگری پدرت را به تو نشان می دادم.^۱

ابن ابی الحدید می افزاید:

عاصم بن ابی عامر بجلی، از یحیی بن عروه نقل می کند که گوید: آن گاه که پدرم از علی یاد می کرد، درباره او بد می گفت.^۲

محمد بن شهاب زُهری همواره با تمام توان می کوشید تا مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام — از جمله فضیلت سبقت او در اسلام — را انکار کند.

در این زمینه ابن عبدالبرّ گوید:

معمّر در کتاب جامع خود از زُهری این گونه نقل می کند: زهری گوید: کسی را نمی شناسیم که پیش از زید بن حارثه اسلام آورده باشد.

عبدالرزاق گوید: و ما نیز کسی را نمی شناسیم که چنین سخنی را گفته باشد، جز زُهری.^۳

ذهبی در شرح حال عمر بن سعد گوید:

زُهری و فتاده به صورت مرسل، از عمر بن سعد روایت کرده اند.

ابن معین گوید: چگونه می تواند فردی که حسین علیه السلام را کشته مورد اعتماد باشد؟!^۴ در نتیجه زُهری

از کسانی مثل عمر بن سعد که مورد اعتماد نیستند به طور مرسل روایت کرده است.

علامه شیخ عبدالحقّ دهلوی نیز در کتاب *رجال المشکاة* به شرح حال زُهری پرداخته است. وی می گوید:

او به همنشین امیران و اندکی دیانت و دینداری دچار شده بود. دانشمندان و زاهدان معاصر او، این امر را

بر او خرده می گرفتند و او را سرزنش می کردند.

او در پاسخ آن ها می گفت: من در خیر آن ها شریک هستم و با شرّ آن ها کاری ندارم!

به او می گفتند: آیا نمی بینی آنان به چه کار مشغول هستند؟

او ساکت می ماند و پاسخ نمی داد.

ابن حجر در شرح حال اعمش گوید: حاکم نیشابوری از ابن معین حکایت می کند که او گوید: بهترین

سندها، سند اعمش، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله است.

کسی به او گفت: آیا اعمش مانند زُهری است؟

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۱۰۲.

۲ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۱۰۲.

۳ . الإستیعاب: ۲ / ۱۱۷، شرح حال زید بن حارثه.

۴ . الکاشف: ۲ / ۳۰۱.

پاسخ داد: می خواهی اعمش مثل زُهری باشد؟ زُهری به **العرض والاجازة**^۱ معتقد بود و برای امویان کار می کرد؛ در حالی که اعمش، فقیری صبور بود که از امرا و سلاطین دوری می گزید و باتقوا، آگاه و عالم به قرآن بود.^۲

از طرفی زُهری از کارگزاران بنی امیه و از تقویت کنندگان و تأییدکنندگان پایه های سلطنت آن ها بود؛ از این رو امام سجّاد علیه السلام برای او نامه ای نوشت و در آن، او را پند داد و از این کار او را بر حذر داشت و فرجام بد کار او را در دنیا و آخرت به او تذکر داد. در بخشی از آن نامه آمده است:

إِنَّ أَدْنَى مَا كَتَمْتَ وَأَخْفَى مَا احْتَمَلْتَ أَنْ أَنْتَ وَحِشَةُ الظَّالِمِ، وَسَهْلَةٌ لَه طَرِيقُ الْغِيِّ... جَعَلُوكَ قَطْباً أَدَارُوا بِكَ رَحَى مَظَالِمِهِمْ، وَجَسَراً يَعْبرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بِلَايَاهُمْ، وَسَلَّمَا إِلَى ضَلَالَتِهِمْ، دَاعِياً إِلَى غِيِّهِمْ، سَالِكاً سَبِيلَهُمْ. أَحْذَرُ فَقَدْ نُبِّئْتُ، وَبَادِرُ فَقَدْ أُجِّلْتُ... .

کمترین چیزی که پنهان داشتی و سبک ترین چیزی که از آن چشم پوشیدی، این است که با تنهایی ستمگران خو گرفته ای و راه سرکشی را برای آنان هموار کرده ای... .

آن ها تو را محوری قرار داده اند که سنگ آسیای ستمگیشان را به دور تو بچرخانند و پلی که از روی آن به سوی گرفتاری هایشان عبور کنند. آنان تو را نردبانی به سوی گمراهیشان، دعوت کننده ای به سرکشی هایشان و پیماینده راهشان برگزیده اند... .

من اکنون به تو هشدار دادم؛ پس ترتیب اثر بده و تا مهلتی که [از خدا] داری تمام نشده، شتاب کن!...^۳.

آری، با همه این مواضع، زُهری از گمراهی نجات نیافت و این اندرزهای حکیمانه او را از همکاری با ستمگران در باطل گرایی و ظلمشان باز نداشت؛ بلکه به این شیوه ادامه داد، به گونه ای که به تعبیر بزرگان اهل سنت، از محافظان و مدافعان امویان شد.

سخنی کوتاه در شخصیت عبدالله بن عمر

طبق نقل تاریخ، وی از کسانی بود که پس از عثمان از بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام خودداری کرد و از یاری آن حضرت امتناع ورزید و در جنگ ها با آن بزرگوار همراهی نکرد؛ ولی آن گاه که حجّاج بن یوسف از طرف عبدالملک والی حجاز شد، عبدالله بن عمر شبانه برای بیعت به نزد حجّاج آمد.

حجّاج به او گفت: برای چه با شتاب آمده ای؟

۱. «العرض والاجازة» دو اصطلاح حدیثی است در کیفیت و چگونگی اخذ حدیث.

۲. تهذیب التهذیب: ۴ / ۲۰۴.

۳. تحف العقول عن آل الرسول: ۲۷۴ — ۲۷۷، نوشته ابن شعبه حرّانی، از علمای امامیه در قرن چهارم هجری است. غزالی این نامه را در کتاب احیاء علوم الدین (۲ / ۱۴۳) آورده؛ ولی گفته است: «هنگامی که زُهری با امرا همنشین شده بود، یکی از برادران دین او نامه ای برای وی نوشت...!» و در برخی از مصادر دیگر این مطلب به ابوخازم نسبت داده شده است.

پاسخ داد: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة.

هر کس بمیرد در حالی که امام زمانه را نشناخته باشد به مرگ دوران جاهلیت مرده است.

حجاج که مشغول نوشتن بود به او گفت: دستم مشغول است، پیام را بگیر و بیعت کن!!]

عبدالله بن عمر پای حجاج را مسح کرد و بیرون رفت!]

روایت عبدالله بن زمعه

یکی از روایان این حدیث، «عبدالله بن زمعه» است. ابوداؤد به دو سند این حدیث را از او روایت کرده

است که محور هر دو روایت زُهری است که در گذشته به شرح حالش اشاره شد.

روایت عبدالله بن عباس

یکی دیگر از روایان این حدیث، عبدالله بن عباس است که ابن ماجه و احمد از او روایت کرده اند.

ابن ماجه این حدیث را از اسرائیل، از ابواسحاق، از ارقم بن شرحبیل، از ابن عباس نقل می کند.

احمد بن حنبل نیز آن را از یحیی بن زکریا بن ابی زائده، از پدرش، از ابواسحاق، از ارقم، از ابن عباس نقل

می کند.

محور نقل در این دو طریق، ابواسحاق از ارقم است. اکنون این دو تن را به جهت احراز صلاحیت نقل

حدیث بررسی می کنیم.

بخاری در این مورد می گوید: در جایی ذکر نشده که ابواسحاق از ارقم بن شرحبیل حدیثی را شنیده

باشد.^۲

گفتنی است که گروهی از اهل علم در مورد ابواسحاق سیعی این گونه اظهار نظر کرده اند:

او اختلال حواس پیدا کرده بود، بدین جهت مردم او را با ابن عیینه رها کردند و کنار گذاشتند.^۳

در مورد دیگری آمده است: او مدلس بود.^۴

قابل ذکر است که او از عمر بن سعد ملعون، قاتل حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام روایت

می کرد.^۵

۱ . الفصول المختاره: ۲۴۵.

۲ . تاریخ الکبیر: ۲ / ۴۶، بوضیری این مطلب را در زوائد آورده است. ر.ك حاشیه سنن ابن ماجه: ۲ / ۳۷۹.

۳ . میزان الاعتدال: ۳ / ۳۲۶.

۴ . تهذیب التهذیب: ۸ / ۵۵.

۵ . الکاشف: ۳ / ۳۸۵، میزان الاعتدال: ۵ / ۲۳۹، تهذیب التهذیب: ۷ / ۳۸۱.

از طرفی او از شمر بن ذی الجوشن ملعون نیز روایت نقل می کرد.^۱

از سوی دیگر در سند احمد بن حنبل افزون بر آن چه ذکر شد، این اشکالات وجود دارد:

۱. شنیدن «زکریّا» از «ابواسحاق» پس از اختلال حواس وی است، همان گونه که ملاحظه خواهی کرد.
۲. نقد زکریّا بن ابی زائده.

رجال شناسان، زکریّا بن ابی زائده را این گونه نقد کرده اند:

ابوحاتم در مورد او گوید: در نقل حدیث سهل انگار بود و همواره تدلیس می کرد.

همچنین ابوزرعه، ابوداود و ابن حجر او را به تدلیس متهم کرده اند... .

در نقل دیگری از احمد نقل شده که گوید:

اگر در مورد زکریّا و اسرائیل اختلاف نظر باشد، به نظر من زکریّا از ابواسحاق بهتر است.

وی در ادامه می افزاید: روایت این دو از نظر اعتبار به هم نزدیک است و حدیث هر دو از ابواسحاق ضعیف است که اخذ حدیث آن دو از ابواسحاق در پایان عمر او بوده است.^۲

به راستی که من از احمد در شگفتم که این گونه اظهار نظر می کند، در عین حال — آن سان که ملاحظه کردی — در المسند حدیث را از زکریّا، از ابواسحاق نقل می کند. فراتر این که وی در الفضائل نیز به نقل آن پرداخته است.^۳

آری، احمد بن حنبل، این حدیث ساختگی را نه از این طریق؛ بلکه از ابن عبّاس و او نیز از عبّاس نقل کرده است. وی يك بار می گوید: یحیی بن آدم برای ما نقل کرده؛ بار دیگر اظهار می دارد: ابوسعید (مولای بنی هاشم)، از قیس بن ربیع، از عبدالله بن ابی سفر، از ارقم بن شرحبیل، از ابن عبّاس نقل می کند که عبّاس بن عبدالمطلب گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوران بیماری خود فرمود: به ابوبکر بگویند برای مردم نماز بخواند.

ابوبکر خارج شد و تکبیر گفت. پیامبر صلی الله علیه وآله احساس راحتی کرد، در حالی که به صورت خمیده بین دو مرد تکیه کرده بود خارج شد. هنگامی که ابوبکر آن حضرت را دید عقب ایستاد. پیامبر به او اشاره کرد که همان جا بایست. سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله کنار ابوبکر نشست و از همان قسمت از سوره که ابوبکر به آن قسمت رسیده بود، قرائت فرمود.^۴

۱. میزان الاعتدال: ۳ / ۳۸۵، تهذیب التهذیب: ۸ / ۵۳.

۲. تهذیب التهذیب: ۳ / ۲۹۳، الجرح والتعديل: ۳ / ۵۳۰.

۳. فضائل الصحابه: ۱ / ۱۰۶.

۴. فضائل الصحابه: ۱ / ۱۰۸ — ۱۰۹.

ولی آن سان که ملاحظه می کنید، محور این سند «قیس بن ربیع» است. همو که بخاری آن را در کتاب الضعفاء^۱ آورده است.

همچنین نسائی^۲ و ابن حبان او را در کتاب المجروحین^۳ آورده اند. افراد دیگری او را از نظر نقل حدیث ضعیف دانسته اند. فراتر این که از احمد نقل شده است که مردم او را رها کردند؛ بلکه از یحیی بن معین نقل شده است که مردم وی را تکذیب کردند.^۴

روایت عبدالله بن مسعود

نسائی این حدیث را از ابن مسعود نقل کرده است. همچنین هیشمی آن را روایت کرده و می گوید: احمد و ابویعلی آن را روایت کرده اند. این در حالی است که در تمام اسناد «عاصم بن ابی النجود» وجود دارد. هیشمی در مورد عاصم گوید: او از نظر نقل حدیث ضعیف است.^۵

ابن حجر پیرامون عاصم از ابن سعد این گونه نقل می کند: او در نقل حدیث بسیار خطا می کرد. وی از یعقوب بن سفیان نیز درباره او این گونه نقل می کند: حدیث او اضطراب داشت. از ابوحاتم نیز چنین نقل شده است: جایگاه عاصم به گونه ای نیست که بتوان گفت او ثقه است. او حافظ نبوده است.

ابن علیّه نیز راجع به او سخن به میان آورده و می گوید: همواره هر که نامش عاصم بوده بدحافظه بوده است.

از ابن خراش نیز در مورد او نقل شده که در احادیث او مطالب غیر قابل قبولی است.

از عقیلی نیز در مورد او این گونه نقل شده است: تنها اشکال او حافظه بد او بود.

دارقطنی در مورد عاصم اظهار نظر کرده و می گوید: در مورد حافظه او اشکالی وجود دارد.

بزّار در مورد او گوید: حافظه خوبی نداشته است.

حمّاد بن سلمه درباره او گوید: در آخر عمرش اختلال حواس پیدا کرده بود.

عجلی در توصیف او گوید: عاصم عثمانی بود.^۶

۱. الضعفاء الکبیر: ۱۹۵.

۲. همان: ۲۰۲.

۳. کتاب المجروحین: ۲ / ۲۱۶.

۴. تهذیب التهذیب: ۸ / ۳۴۰ — ۳۴۲، میزان الاعتدال: ۵ / ۴۷۷، لسان المیزان: ۴ / ۵۷۰.

۵. مجمع الزوائد: ۵ / ۳۳۳، کتاب خلافت، باب خلفای چهارگانه، حدیث ۸۹۳۶.

۶. تهذیب التهذیب: ۵ / ۳۷ و ۳۸.

روایت بریده اسلمی

حدیث بریده اسلمی را نیز احمد بن حنبل با سند خود از ابن بریده و وی از پدرش روایت کرده است. در نقد این حدیث نکته ای قابل ذکر است که آیا ابن بریده، همان عبدالله بن بریده است که از پدرش نقل کرده است و یا سلیمان بن بریده؟ پس با چشم پوشی از این اختلاف، همین بس که یکی از راویان آن «عبدالملك بن عمیر» است که در گذشته به بررسی رجالی وی پرداختیم و عدم اعتماد به وی ثابت شد.

روایت سالم بن عبید

حدیث سالم بن عبید را ابن ماجه نقل کرده است.

این حدیث را از سه محور می توان مورد بررسی و نقد قرار داد:

۱. ابن ماجه پس از نقل آن می گوید: این حدیثی غریب است.

۲. سندش جای تأمل دارد؛ چرا که نعیم بن ابی هند که یکی از راویان آن است، همواره از علی رضی الله عنه

بدگویی می کرد و از این رو یکی از پیشوایان اهل تسنن از او حدیثی استماع نکرده است.^۱

بخاری و مسلم نیز از سلمة بن نبیط روایت نکرده اند. بخاری در مورد سلمه گوید: وی در پایان عمرش

دُچار اختلال حواس شد.^۲

۳. افزون بر همه این ها، هیچ روایتی در صحاح از سالم بن عبید نقل نشده است، و از طرفی اصحاب سنن

نیز، جز دو حدیث از او روایت نکرده اند و آن دو حدیث نیز در سندش اختلاف وجود دارد!

ابن حجر درباره وی گوید:

سالم بن عبید اشجعی، از اهل صفه بود؛ سپس به کوفه آمد. اصحاب سنن از او دو حدیث صحیح پیرامون

عطسه نقل کرده اند. وی روایت دیگری از عمر دارد که در گفتار عمر و عملکرد او در زمان وفات پیامبر صلی

الله علیه وآله و سخن ابوبکر در این مورد مطرح شده است. این روایت را یونس بن بُکیر در زیادات خود نقل کرده

است.

البته هلال بن یساف، نبیط بن شریط و خالد بن عرفطه نیز از سالم بن عبید روایت نقل کرده اند.^۳

ابن حجر در ادامه می افزاید: چهارمین فرد، سالم بن عبید اشجعی است. وی مدتی با پیامبر صلی الله علیه وآله

مصاحبت داشته است. وی از اهل صفه بوده و از کوفیین به شمار می آید. او از پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد

تشمیت عطس^۴ روایت نقل کرده است. همچنین از عمر بن خطاب روایتی نقل کرده است. خالد بن عرفطه

۱. تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۴۱۸.

۲. همان: ۴ / ۱۴۳.

۳. الإصابه: ۳ / ۸.

۴. تشمیت عطس: گفتاری که هنگام عطسه، به عطسه کننده می گویند.

— و گفته می شود: ابن عرفطه — هلال بن یساف و نبیط بن شریط از سالم روایت کرده اند و در سند حدیثش اختلاف است.^۱

با توجه به عبارت ابن حجر در این دو کتاب، و با مراجعه به روایتی که هیشمی نقل کرده است،^۲ روشن می شود که حدیث سالم بن عبید پیرامون نماز ابوبکر، همان حدیثی است که از عمر (درباره آن چه که به هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وآله گفته و عمل کرده) نقل نموده است؛ اما ابن ماجه بخشی از این روایت را ذکر کرده، آن سان که هیشمی به این مطلب تصریح کرده است.

از طرفی ظاهر عبارت ابن حجر در الإصابه نادرستی سند آن را می رساند، و شاید مقصود او از گفته اش در تهذیب التهذیب همین مطلب باشد، آن جا که می گوید: «در سند حدیثش اختلاف است»؛ زیرا قدر متیقن از روایات او، همان چیزی است که نبیط بن شریط از او روایت می کند و این حدیث نیز از همین قبیل است.

روایت انس بن مالک

حدیث انس بن مالک، در زمره احادیثی است که زُهری از او نقل کرده است. البتّه بخاری، مسلم و احمد نیز آن را نقل کرده اند.

ما پیش تر در مورد زُهری مطالبی را ارائه کردیم و از حال وی آگاهی یافتیم.

افزون بر این، راوی از انس در نزد بخاری، شعیب بن حمزه می باشد که همان کاتب زُهری و روایت گر از اوست.^۳

ابوالیمان (حکم بن نافع) نیز از شعیب روایت می کند.

از طرفی علما و دانشمندان رجالی نیز پیرامون روایت ابوالیمان از شعیب سخن به میان آورده و آن را نقد کرده اند، تا جایی که گفته شده است که ابوالیمان، حتی يك کلمه هم از شعیب نشنیده است.^۴

اما راوی از زُهری در نزد احمد بن حنبل، سفیان بن حسین است. حال آن که عالمان رجالی بر عدم اطمینان به روایات او از زُهری اتفاق نظر دارند. این مطلب را ابن حجر از ابن معین، احمد بن حنبل، نسائی، ابن عدی و ابن حبان نقل کرده است.

از سوی دیگر از یعقوب بن شیبه نقل شده است که درباره سفیان بن حسین گوید: در احادیث او ضعف وجود دارد.

و از عثمان بن ابی شیبه نقل شده که درباره سفیان گوید: او در نقل حدیث کمی مضطرب بوده است.

۱. تهذیب التهذیب: ۳ / ۳۸۳ و ۳۸۴.

۲. مجمع الزوائد: ۵ / ۳۳۱ و ۳۳۳، کتاب خلافت، باب خلفای چهارگانه، حدیث ۸۹۳۵.

۳. تهذیب التهذیب: ۴ / ۳۱۹.

۴. تهذیب التهذیب: ۲ / ۳۹۶ و ۳۹۷.

از ابن خراش نیز نقل شده که سفیان لاین الحدیث بوده است.

از ابوحاتم نیز نقل شده است که درباره سفیان گوید: به حدیث او نمی توان استدلال و احتجاج کرد.

از ابن سعد نیز در مورد او مطلبی نقل شده است که گوید: سفیان در احادیث خود زیاد اشتباه می کرد.^۱ افزون بر این مطالب، هیشمی نیز این حدیث را نقل کرده است. وی گوید: احمد این حدیث را نقل کرده که در سند آن سفیان بن حسین آمده است؛ در حالی که سفیان — با توجه به زُهری — از نظر نقل حدیث ضعیف است و این حدیث نیز از احادیثی است که وی از زُهری روایت کرده است.^۲

از جمله روایات او روایتی است که از حمید، از انس نقل شده است و نسائی و احمد بن حنبل آن را نقل کرده اند و حمید، همان حمید بن ابی حمید الطویل است که علمای رجالی به مدلس بودن وی تصریح کرده اند. همچنین تصریح کرده اند که احادیث حمید از انس تدلیس شده است.^۳

روشن است که این حدیث نیز از آن احادیث است. علاوه بر این که راوی آن — نزد احمد بن حنبل — همان سفیان بن حسین است که پیش تر از شخصیت او اطلاع یافتیم. صرف نظر از این که طُرقی که از انس آمده صحیح باشد یا صحیح نباشد، سخن در مورد خود انس است.

بنا بر این نخستین مشکل وی دروغ گویی اوست. به عنوان مثال دروغ وی در جریان حدیث «طیر مشوی»؛ (مرغ بریان) رخداد.

در آن حدیث آمده است: روزی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله مرغ بریانی هدیه شد. آن حضرت از خداوند سبحان خواست که علی علیه السلام را برساند. پیامبر منتظر بود که علی علیه السلام حاضر شود. هر بار که آن حضرت می آمدند تا خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله برسند، انس می گفت: رسول خدا کار دارند! این رفتار انس به گونه ای بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله عصبانی شد و به او فرمود:

یا انس! ما حملک علی رده؟!

ای انس! چه چیز تو را بر بازگرداندن او واداشت؟!^۴

دومین مشکل انس، کتمان شهادت به حق بود. این موضوع نیز در جریان درخواست حضرت علی علیه السلام از مردم پیرامون حدیث غدیر و طلب شهادت بر این واقعه رخداد. امیر مؤمنان علی علیه السلام از مردم

۱. تهذیب التهذیب: ۴ / ۹۷ و ۹۸.

۲. مجمع الزوائد: ۵ / ۳۳۱، کتاب خلافت، باب خلفای چهارگانه، حدیث ۸۹۳۳.

۳. تهذیب التهذیب: ۳ / ۳۵ و ۳۶.

۴. بیشتر پیشوایان اهل تسنن، این روایت را در کتاب های خود نقل کرده اند؛ از جمله مراجعه کنید به المستدرک: ۳ / ۱۴۱ و ۱۴۲.

کتاب معرفة الصحابه بخش مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، حدیث ۴۶۵۰. برای آگاهی بیشتر ر.ک تفحات الازهار از همین نگارنده.

خواست که پیرامون حدیث غدیر شهادت بدهند. برخی گواهی دادند و گروه دیگری — از جمله انس — خودداری کردند. حضرتش آن‌ها را نفرین کرد و نفرین آن حضرت آنان را دربرگرفت.^۱ بدیهی است که خبر دروغگو مورد پذیرش واقع نمی‌شود، و کتمان شهادت، گناه کبیره بوده و به عدالت زیان می‌رساند.

روایت عایشه

همان‌گونه پیش‌تر بیان شد، پایه و اساس این واقعه، همان کلام عایشه است؛ زیرا که او در این قصه حضور داشت و صاحب این قصه است.

از طرفی حدیث دیگران نیز یا به او می‌رسد و یا حکایتی از گفتار و رفتار اوست. از سوی دیگر روایت عایشه نسبت به دیگر روایات، بیشترین طرق را داشته و دارای صحیح‌ترین سندها در مقایسه با دیگر سندها است و روایت وی کامل‌ترین متن را نیز دارا می‌باشد که به طور مفصل قصه را بیان نموده است.

آن سان که ملاحظه کردید، ما مهم‌ترین سندهای آن را ذکر کردیم، و آن را با کامل‌ترین متن نقل نمودیم. ما در فصل آینده، با دقت به متن این روایت با متن‌های گوناگونش خواهیم پرداخت.

اکنون سند این حدیث را از دو محور بررسی می‌نماییم:

۱. راویان سندها؛

۲. شخصیت عایشه.

یک بار سخن درباره رجال سندها؛ و بار دیگر سخن پیرامون خود عایشه است.

راویان سندها

طرق احادیث نقل شده از عایشه به افراد ذیل منتهی می‌شود:

۱. اسود بن یزید نخعی؛

۲. عروة بن زبیر بن عوام؛

۳. عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود؛

۴. مسروق بن اجدع.

همه این طرق مورد طعن، قدح و تضعیف قرار گرفته است، به گونه‌ای که روایت آن‌ها از اعتبار و احتجاج ساقط شده است.

۱. ر.ک الغدیر: ۱ / ۱۹۲.

روایت اسود از عایشه

یکی از راویان از عایشه «اسود» است. وی از کسانی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام روی گردان شد.^۱

راوی که از اسود حدیث را نقل می کند، ابراهیم بن یزید نخعی است که در تمام سندها نام وی آمده است. وی از بزرگان مدلسین است.

ابوعبدالله حاکم — در جنس چهارم از مدلسین — می گوید: گروهی احادیثی را تدلیس می کنند که از مجروحین (افرادی که تضعیف شده اند) روایت کرده اند؛ از این رو اسامی و کنیه های آنان را تغییر دادند تا شناخته نشوند.

وی در ادامه می گوید: عبدالله بن محمد بن حمویّه دقیقاً به من خبر داد و گفت: جعفر بن ابی عثمان طیالسی، از خلف بن سالم برای ما نقل کرد و گفت: از عده ای از بزرگان اصحابمان شنیدم که پیرامون کثرت تدلیس و مدلسین گفت و گو می کردند. نتیجه این گفت و گو این بود که به تمییز و جداسازی اخبار آن ها پرداختیم؛ ولی تدلیس حسن بن ابی الحسن و ابراهیم بن یزید نخعی برای ما مشتبه شد؛ زیرا که حسن، افراد ناشناخته ای را تا صحابه مطرح می کند، و چه بسا از افرادی همچون: عتی بن ضمیره، حنیف بن منتجب، دغفل بن حنظله و افرادی مانند آن ها تدلیس کرده است.

البته ابراهیم نیز بین خود و اصحاب عبدالله افرادی همچون: هنی بن نویره، سهم بن منجاب و خزانه طائی را داخل می کند و چه بسا از آن ها تدلیس می نماید.^۲

از سوی دیگر راوی که از ابراهیم روایت را نقل کرده است، همان سلیمان بن مهران اعمش است که وی نیز معروف به تدلیس است؛^۳ همان تدلیسی که قبیح و مضرّ به عدالت است.

سیوطی در بیان «تدلیس تسویه» می نویسد: خطیب گوید: اعمش و سفیان ثوری نیز همانند ابراهیم عمل می کنند.

علائی در این زمینه گوید: این نوع تدلیس از فاحش ترین و بدترین انواع تدلیس است.

عراقی نیز این گونه اظهار نظر می کند: این کار در مورد کسی که از روی عمد آن را انجام دهد قادح و مضرّ است و باعث تضعیف او می شود.

۱ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۴ / ۹۷ و ۹۸.

۲ . معرفت علوم الحدیث: ۱۰۷ و ۱۰۸.

۳ . تقریب التهذیب: ۱ / ۳۹۲.

شیخ الاسلام نیز در این باره گوید: بدون تردید آن عمل نوعی جرح است که باعث ضعف می باشد، و اگر ثوری و اعمش به آن وصف شوند جای عذری نیست.^۱

خطیب بغدادی در این مورد گوید: تدلیس در حدیث نزد بیشتر دانشمندان ناپسند است، و بعضی از علما تدلیس را بسیار مذمت و نکوهش کرده اند، و برخی از دانشمندان در دوری از تدلیس افتخار نموده اند.^۲ سیوطی از شُعبه بن حجاج نقل می کند که او در مورد تدلیس گوید: تدلیس برادر دروغ است. همچنین از او نقل شده که گوید: تدلیس در حدیث از زنا بدتر است.

از شعبه نیز پیرامون تدلیس این گونه نقل شده است که اگر از آسمان بیفتم، برای من بهتر است تا این که تدلیس کنم!

از ابواسامه در این مورد چنین نقل شده است: خدا خانه های مدلسین را خراب کند. به نظر من آن ها فقط دروغگویان هستند.

ابن مبارک نیز در این باره می گوید: اگر از آسمان بیفتم، برای من محبوب تر است از آن که حدیثی را تدلیس کنیم.

از وکیع نقل شده است که گوید: ما تدلیس در لباس را حلال نمی شماریم چه برسد به تدلیس در حدیث. از این رو، این حدیث با همین سند که همه علما در نقل آن اتفاق نظر دارند از درجه اعتبار ساقط می شود. پس نیازی به بررسی وضعیت راویانی که پیش از اعمش هستند، نیست.

ولی با این وجود ملاحظه می کنیم که راوی که از اعمش نقل می کند، در نزد بخاری و احمد — در یکی از دو سند — و در نزد مسلم و نسائی، همان ابومعاویه است که او نیز از مدلسین است.

در این زمینه جلال الدین سیوطی در کتاب *تدریب الراوی*، در تحت عنوان فائده چنین می نویسد: می خواهم اسامی کسانی را که متهم به بدعت هستند از بین کسانی که بخاری و مسلم و یا یکی از آن ها روایتی را از آن ها نقل کرده اند ذکر کنم. آنان عبارتند از:

ابراهیم بن طهمان، ایوب بن عائذ طائی، ذر بن عبدالله مرهبی، شبابه بن سوار، عبدالحمید بن عبدالرحمان، محمد بن حازم، ابومعاویه ضریر، و ورقاء بن عمر یشکری. اینان متهم به اعتقاد به ارجاء هستند؛ یعنی معتقدند که کسانی که مرتکب گناهان کبیره می شوند، درباره جهنمی بودن یا نبودن آن ها نمی توان نظر قطعی داد.^۳

۱. تدریب الراوی: ۱ / ۱۸۸.

۲. الکفایة فی علم الروایة: ۳۵۵.

۳. تدریب الراوی: ۱ / ۲۷۸ — ۲۸۰.

ابن حجر نیز از چندین نفر نقل می کند که ابومعاویه فردی خبیث و قائل به ارجاء بوده و مردم را به همین عقیده دعوت می کرده است.^۱

از طرفی راوی از اعمش در نزد ابن ماجه و احمد — در طریق دیگر او — و کعب بن جراح است که درباره او آمده است: وی شراب خوار بوده و همواره به آن مداومت داشته است.^۲

یکی دیگر از روایانی که از ابومعاویه — در یکی از سندهای بخاری — نقل کرده است، حفص بن غیاث است که او نیز از مدلسین بوده است.^۳

افزون بر آن، حفص از طرف هارون قاضی کوفه بوده است. از احمد بن حنبل نیز نقل کرده اند که گوید: وکعب، دوست حفص بن غیاث بود و آن گاه که او قاضی شد، وکعب از او کناره گرفت.^۴

روایت عُرْوَة بن زبیر

آن سان که گذشت، این حدیث به روایت عُرْوَة بن زبیر نیز نقل شده است. با توجه به این که عروه در زمان خلافت عمر به دنیا آمده؛ پس حدیث مرسل خواهد بود و ناگزیر آن را از عایشه روایت کرده است.

عروه از افرادی است که در کینه و دشمنی علیه امیر مؤمنان علی علیه السلام معروف بوده است — همان طور که از این عمل به هنگام نقل خبرش با زُهری، و مطالبی درباره پسرش در گذشته آگاه شدیم — دشمنی او به گونه ای بود که در جنگ جمل با وجود کمی سنش حاضر شد.^۵

او و زُهری در تنقیص و تحقیر امام امیر مؤمنان علی علیه السلام و حضرت زهرای طاهره علیها السلام حدیث جعل می کردند.

هیثمی از او حدیثی را در فضل زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده و آن را صحیح دانسته است. در آن حدیث ساختگی آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله همواره می فرمود: زینب بهترین دختران من است.

راوی گوید: این حدیث ساختگی به گوش علی بن حسین علیهما السلام رسید. حضرتش به نزد زُهری رفت و فرمود: این چه حدیثی است که از تو به من رسیده که در آن حق فاطمه سلام الله علیها را کوچک شمرده ای؟ وی گفت: هرگز این حدیث را نقل نخواهم کرد.^۶

۱ . تهذیب التهذیب: ۹ / ۱۱۷ .

۲ . تذکرة الحفاظ: ۱ / ۳۰۷ و ۳۰۸، میزان الاعتدال: ۷ / ۱۲۷ .

۳ . تهذیب التهذیب: ۲ / ۳۷۵ .

۴ . همان: ۱۱ / ۱۱۱ .

۵ . تهذیب التهذیب: ۷ / ۱۶۱ .

۶ . مجمع الزوائد: ۹ / ۳۴۲، کتاب مناقب، باب آن چه که پیرامون فضایل زینب دختر رسول الله صلی الله علیه وآله رسیده است،

حدیث ۱۵۲۳۱ .

از سوی دیگر روایت کننده از عروه در روایت بخاری، مسلم، ترمذی و ابن ماجه، پسرش هشام است که او نیز از مدلسین است.

عالمان رجالی در مورد او گفته اند: هر چه از دیگران می شنید به پدرش نسبت می داد. و ذکر کرده اند که مالک از او خوشش نمی آمد. ابن خراش گفت: به من خبر رسیده است که مالک از او به جهت نقل حدیثش برای اهل عراق ایراد می گرفت.

هشام سه بار به کوفه رفت. يك بار می گفت: پدرم برایم نقل کرده که گفت: از عایشه شنیدم. بار دوم می گفت: پدرم از عایشه به من خبر داد؛ و بار سوم می گفت: پدرم از عایشه روایت کرده است.^۱ این حدیث نیز از جمله آن احادیث است.

روایت عبدالله بن عبدالله از عایشه

اکنون این حدیث را به روایت عبیدالله بن عبدالله بررسی می نمایم. راوی که این روایت را از عبیدالله نقل می کند — طبق نقل بخاری، مسلم و نسائی — «موسی بن ابي عایشه» است. ابن ابی حاتم در مورد او و روایتش گوید: از پدرم^۲ شنیدم که می گفت: روایتی را که موسی بن ابی عایشه، از عبیدالله بن عبدالله درباره بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می نماید، مرا ناراحت می کند.^۳

اما راوی روایتی که ابوداوود و احمد بن حنبل نقل کرده اند، زُهری است که این روایت را از عبیدالله بن عبدالله نقل می کند — ولی ابوداوود از عبیدالله، از عبدالله بن زمعه روایت می کند — و ما پیش تر زُهری را معرفی کردیم.

افزون بر این، مطالبی پیرامون شخص عبیدالله بن عبدالله مطرح شده است. ابن سعد از مالک بن انس این گونه نقل می کند:

روزی علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام نزد عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود آمد که از او درباره برخی مسائل سؤال کند! او در حال نماز بود و اصحابش دور او را گرفته بودند. حضرتش نشست تا نماز او تمام شد.

عبیدالله پس از پایان نماز به آن حضرت رو کرد.

اصحابش گفتند: خدا سلامت بدارد! این شخص که نزد تو آمده پسر دختر رسول خداست و جایگاه و منزلتش روشن است. از تو در مورد برخی مسائل سؤال می کند. پس ای کاش نخست به او رو می کردی و حاجتش را برآورده می ساختی؛ سپس به آن چه در آن هستی می پرداختی!

۱ . تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۴۶ .

۲ . پدر ابی حاتم، همان محمد بن ادريس رازی، یکی از بزرگان، پیشوایان و حافظان مورد اعتماد در جرح و تعدیل است. وی در حدود سال ۲۷۷ هـ وفات یافته است. شرح حال او در: تذکرة الحفاظ: ۲ / ۵۶۷، تاریخ بغداد: ۲ / ۷۰ و منابع دیگر از مصادر رجالی آمده است.

۳ . تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۳۱۵ .

عبداللہ در پاسخ آن‌ها گفت: هرگز! کسی که در جست و جوی طلب علم است، بایستی متحمل زحمت و سختی باشد.^۱

روایت مسروق بن اجدع از عایشه

در بررسی حدیث از طریق مسروق بن اجدع از عایشه، با اشکالات ذیل مواجه می‌شویم:

۱. این حدیث را ابوائل (شقیق بن سلمه)، از مسروق روایت می‌کند. عاصم بن بحدله در مورد شخصیت ابوائل گوید:

به ابوائل گفته شد: کدامیک از آن دو نزد تو محبوب تر است: علی یا عثمان؟

گفت: علی نزد من محبوب تر بود، بعد عثمان محبوب تر شد!^۲

۲. طبق نقل نسائی و احمد بن حنبل، نعیم بن ابی هند از ابوائل روایت می‌کند که در گذشته پیرامون شخصیت نعیم آگاهی یافتیم.

احمد به دو طریق این روایت را به نعیم بن ابی هند می‌رساند. در یکی از این دو طریق راوی که از نعیم روایت را نقل می‌کند «شبابه بن سوار» است. رجال شناسان در شرح حال او می‌گویند: شبابه به ارجاء معتقد بود و مردم را به سوی آن دعوت می‌کرد. به همین جهت احمد بن حنبل او را ترك کرد و با تاختن به وی او را از اعتبار می‌انداخت.

ابوحاتم نیز در مورد او این گونه اظهار نظر کرده است: نمی‌توان به حدیث او استناد کرد.^۳

جلال الدین سیوطی در همان فائده مذکور او را آورده است. ابن حجر نیز در شرح حال او مطالبی را آورده که بیان گر دشمنی او با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله است.^۴

نگاهی به شخصیت عایشه

اکنون پس از مطالبی که پیرامون راویان این حدیث بیان داشتیم، لازم است مطالبی را درباره شخصیت عایشه ارائه نماییم.

طبق تحقیقی که انجام یافته است، عایشه هر شأن و فضیلتی را برای خود، پدر و دوستانانش — از نزدیکان و خویشان — می‌خواست. هر گاه می‌دید که پیامبر صلی الله علیه وآله مورد محبت یکی از همسرانش قرار می‌گرفت و آن حضرت نزد او می‌ماند، بر او می‌شورید؛ همان گونه که با زینب دختر جحش این گونه رفتار

۱. الطبقات الکبری: ۵ / ۱۶۶.

۲. تہذیب التہذیب: ۴ / ۲۷۵.

۳. تہذیب التہذیب: ۴ / ۲۷۴، تاریخ بغداد: ۹ / ۲۹۸.

۴. تہذیب التہذیب: ۴ / ۲۷۵.

کرد. آن گاه با حفصه تبانی کردند که هر گاه پیامبر صلی الله علیه وآله نزد هر کدام از آن ها وارد شود بگوید: من از شما بوی مغفیر [نوعی صمغ] استشمام می کنم تا ایشان از ماندن و غسل خوردن نزد زینب امتناع ورزد! [۱]

هر گاه عایشه می دید که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از حضرت خدیجه علیها السلام به خوبی یاد کرده و او را می ستاید با جسارت می گفت: چه قدر از این پیرزن بی دندان یاد می کنی؟! خداوند عزّوجلّ بهتر از او را به تو داده است... [۲]

آن گاه که متوجه می شد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حال اقدام برای ازدواج با زنی است، با دروغ و خیانت مانع آن می شد!

به عنوان نمونه نقل کرده اند که روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله زنی را از قوم کلب خواستگاری کرده بود، از این رو عایشه را برای کسب اطلاعاتی نزد خانواده او فرستاد. پیامبر به عایشه فرمود: او را چگونه دیدی؟ پاسخ داد: چیز قابل ذکری ندیدم!

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: تو چیز قابل ذکری دیدی! تو خالی روی گونه او دیدی که تک تک موهای تو بر تنت راست شد.

عایشه گفت: ای رسول خدا! هیچ رازی از شما پنهان نیست.^۳

عایشه حتی به صرف توهّم این که پیامبر می خواهد ازدواج کند این گونه رفتار می کرد. به عنوان نمونه گوید: روزی عثمان هنگام ظهر نزد پیامبر آمد. من فکر کردم که او برای گفت و گو درباره زنان نزد پیامبر آمده است. از این رو غیرت و رشک زنانگی مرا وادار کرد که استراق سمع کنم! [۴]

موضع گیری او در مورد کسانی که از آن ها بدش می آمد، سراپا جنگ و ستیز بود. به عنوان نمونه یکی از موضع گیری های او در برابر امیر مؤمنان علی علیه السلام این گونه بیان شده است:

روزی مردی در حضور عایشه از علی و عمّار رضی الله عنهما بدگویی کرد.

عایشه گفت: من درباره علی چیزی ندارم که به تو بگویم؛ ولی درباره عمّار، همانا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هر گاه عمّار بین دو امر مخیر شود، راه یافته ترین و کامل ترین آن دو را انتخاب می کند».^۵

فراتر این که عایشه به خاطر تأیید و تقویت دشمنان علی علیه السلام حدیث جعل می کرد. نعمان بن بشیر گوید: روزی معاویه توسط من برای عایشه نامه ای فرستاد. من نزد عایشه رفتم و نامه معاویه را به او دادم.

۱. این قضیه از قضایای معروف است. به کتاب های حدیثی و تفسیری در تفسیر سوره تحریم مراجعه کنید.

۲. مسند احمد: ۷ / ۱۷۰، حدیث عایشه، حدیث ۲۴۳۴۳.

۳. الطبقات الکبری: ۸ / ۱۲۷، کتر العمال: ۱۲ / ۱۸۸، کتاب فضایل، باب فضایل پیامبر صلی الله علیه وآله، حدیث ۳۵۴۵۵.

۴. مسند احمد: ۷ / ۱۶۵، حدیث عایشه، حدیث ۲۴۳۱۶.

۵. مسند احمد: ۷ / ۱۶۳، حدیث ۲۴۲۹۹.

عایشه به من گفت: فرزندم! آیا مطلبی را که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده ام به تو بگویم؟
گفتم: آری.

گفت: روزی از روزها من و حفصه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم. فرمود: ای کاش نزد ما مردی بود که با ما گفت و گو می کرد.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کسی را در پی ابوبکر بفرستم؟

او ساکت ماند. پیامبر دوباره همان سخن را تکرار فرمود.

حفصه عرض کرد: آیا کسی را در پی عمر بفرستم؟

او ساکت ماند. سپس فرمود: نه.

آن گاه مردی را صدا زد و با او در گوشه سخن گفت. چیزی نگذشت که عثمان آمد. او به عثمان رو کرد و با او سخن گفت. شنیدم که به او سه مرتبه فرمود: ای عثمان! شاید خداوند عزوجل پیراهنی را بر تنت بپوشاند. پس اگر از تو خواستند که آن را درآوری، تو آن را بیرون نیاور.

گفتم: ای امّ المؤمنین! پس پیش از این، این حدیث کجا بود؟

گفت: فرزندم! به خدا سوگند! این حدیث را از یادم برده بودند به گونه ای که گمان نمی کردم که آن را

شنیده ام!^۱

نعمان بن بشیر گوید: من این حدیث را به معاویه بن ابی سفیان رساندم. او به گزارش من راضی نشد و آن را باور نکرد، تا این که خود طی نامه ای به امّ المؤمنین نوشت که برای من درباره آن حدیث بنویس.

عایشه درباره آن حدیث نامه ای برای معاویه نوشت.^۲

بنگر که چگونه عایشه در آن دوران، معاویه را بر خون خواهی دروغینش از عثمان تأیید می کرد و چگونه بر تحریک مردم به قتل عثمان، عذر و بهانه می آورد و از پنهان کردن نام مردی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وی را صدا زد غافل نمی شود، پس از این که پیامبر صلی الله علیه وآله از فرستادن در پی ابوبکر و عمر خودداری کرد!

آری آن مرد جز امیر مؤمنان علی علیه السلام نبود؛ ولی آن سان که ابن عباس گفته است، عایشه از علی علیه السلام دل خوشی نداشت که ما در بخش های آینده در این زمینه سخنانی بیان خواهیم کرد.

بنا بر این هر گاه حال عایشه و وضعیّت روایات او در دوران عادی زندگیش این گونه بوده است، طبیعی است که این حال او در دوران و ساعات پایان زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله به بالاترین درجه رسیده باشد، و به طور طبیعی اخبار او پیرامون حالات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در آن شرایط، حسّاس تر باشد.

اکنون به نمونه هایی از سخنان او توجه کنید. وی می گوید:

هنگامی که حال رسول خدا صلی الله علیه وآله وخیم شد، به عبدالرحمان بن ابی بکر فرمود:

۱. مسند احمد: ۷ / ۲۱۴ و ۲۱۵، حدیث ۲۶۴۳۶.

۲. همان: ۱۲۷، حدیث ۲۴۰۴۵.

کتف^۱ یا لوحی به من بده تا برای ابوبکر نوشته ای بنویسم که با او مخالفت نشود[!]
هنگامی که عبدالرحمان خواست بلند شود فرمود: خدا و مؤمنان ابا دارند از این که با تو — ای ابوبکر! —
مخالفت شود[!]^۲

وی در مورد دیگری می گوید:

هنگامی که حال رسول خدا صلی الله علیه وآله وخیم شد، بلال آمد تا او را از وقت نماز مطلع سازد. او
فرمود: به ابوبکر بگویند برای مردم نماز بخواند...^۳
در جای دیگری می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وفات یافت در حالی که سر او بین سینه و گردن من بود[!]^۴
این ها نمونه هایی از سخنان عایشه است.

از سوی دیگر هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دستور داد که علی علیه السلام به حضورش فرا خوانده
شود، فرمان حضرتش اطاعت نشد؛ بلکه به آن بزرگوار پیشنهاد می شود که ابوبکر و عمر فرا خوانده شوند!
ابن عباس در این زمینه می گوید:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد، همان بیماری که به سبب آن وفات یافت، آن حضرت در
خانه عایشه بود. حضرتش فرمود: علی را برایم صدا کنید.

عایشه گفت: برایتان ابوبکر را صدا بزنیم؟!
فرمود: صدایش کنید.

حفصه گفت: ای رسول خدا! برایتان عمر را صدا بزنیم؟!
فرمود: صدایش کنید.

أم فضل گفت: ای رسول خدا! عباس را برایتان صدا بزنیم؟!
فرمود: صدایش کنید.

هنگامی که همه آن ها جمع شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سر مبارکش را بلند کرد و علی علیه السلام را
ندید در نتیجه ساکت ماند. در این هنگام عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله را ترك کنید[!]^۵.
از سوی دیگر آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، در حالی که به دو مرد تکیه کرده برای نماز از خانه
بیرون می رود، عایشه می گوید: پیامبر در حالی از خانه خارج شد که بین دو مرد بود و به آن ها تکیه کرده بود
که یکی از آن ها عباس بود.

۱ . کتف: استخوان شانه ای که در زمان های قدیم روی آن می نوشتند.

۲ . مسند احمد: ۷ / ۷۱، حدیث ۲۳۶۷۹.

۳ . همان: ۳۱۹، حدیث ۲۵۳۴۸.

۴ . همان: ۱۷۵، حدیث ۲۴۳۸۴.

۵ . مسند احمد: ۱ / ۵۸۸، مسند عبدالله بن عباس، حدیث ۳۳۴۵.

عایشه از مرد دیگر نامی نمی برد.

ابن عباس در ادامه می گوید:

آن مرد علی علیه السلام بود؛ ولی عایشه نمی تواند از آن حضرت به نیکی یاد کند.^۱

آخرین فردی که با پیامبر خدا وداع نمود

بنا بر این، با توجه به شناختی که از شخصیت عایشه به دست آوردیم که این گونه نسبت به علی علیه السلام کینه دارد به طوری که نمی تواند از او به نیکی یاد کرده و دل خوشی از آن حضرت ندارد، و می کوشد که آن حضرت را از رسول خدا صلی الله علیه وآله دور نماید و برای خود و پدرش چیزی را ادعا می کند که هیچ ریشه و اصلی ندارد.

فرا تر این که امّ سلمه رضی الله عنها از يك امر حقیقی خبر داده و می گوید: سوگند به آن که به او سوگند یاد می کنم علی علیه السلام آخرین کسی بود که با پیامبر صلی الله علیه وآله دیدار داشت.

امّ سلمه می افزاید: ما هر روز بامدادان از رسول خدا صلی الله علیه وآله عیادت می کردیم. حضرتش بارها می فرمود: آیا علی آمد؟

گمان می کنم که او را در بی کاری فرستاده بود. علی علیه السلام آمد. گمان کردم که با او کاری دارد؛ از این رو ما از خانه خارج شدیم و نزدیک در خانه نشستیم. من از همه به در خانه نزدیک تر بودم. دیدم علی علیه السلام روی ایشان خم شده و با او نجوا و درگوشی سخن می گوید. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله در همان روز قبض روح شد و علی علیه السلام آخرین فردی بود که با آن حضرت وداع نمود.^۲

آن چه بیان شد، روایات اندکی از انبوه روایاتی بود که عایشه در بعضی از آن ها دست برده و برخی وقایع واقعی، مهم و تاریخی را تحریف کرده است. پس از بررسی و شناخت این گونه روایات، یقین می کنیم که خبر عایشه پیرامون نماز پدرش به امر پیامبر صلی الله علیه وآله و این که آن حضرت از خانه خارج شد و پشت سر او نماز خواند! — آن سان که در برخی اخبار از او نقل شده — از همین قبیل است.

البته از چیزهایی که عدم اعتماد به کلام عایشه را تأکید می کند، وجود اختلاف هایی است که در این قضیه — که يك قضیه بیش نیست — از وی نقل شده است؛ چنانچه به زودی ملاحظه خواهیم کرد.

۱ . عمدة القاری: ۵ / ۱۹۲.

۲ . عمدة القاری: ۷ / ۴۲۶، حدیث امّ سلمه، حدیث ۲۶۰۲۵، المستدرک: ۳ / ۱۴۹، کتاب شناخت صحابه، مناقب امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب علیهما السلام، حدیث ۴۶۷۱، تاریخ مدینه دمشق: ۴۵ / ۳۰۱، الخصائص: ۲۱۶، حدیث ۱۵۵.

بخش چهارم

بررسی و نقد متن و مدلول حدیث

دقت‌هایی در متن و مدلول حدیث

با توجه به مطالبی که در بخش‌های پیشین گذشت، ملاحظه کردیم که این حدیث با همه طرق و اسنادش مردود و بی اعتبار است.

اکنون به نظر می‌رسد که این پرسش مطرح شود که با توجه به این که این حدیث، از احادیثی است که صاحبان صحاح، مسانید، معجم‌ها و علمای دیگر بر آن اتفاق نظر دارند و آن را از عدّه‌ای از صحابه روایت کرده‌اند، با این وضع چگونه می‌توانیم آن را با همه طرقش بی اعتبار بدانیم؟ ما این پرسش را از دو محور پاسخ می‌دهیم:

۱. شما در بخش «بررسی سندهای روایت» ملاحظه کردید که راویان سندهای این حدیث متهم به انواع طعن و عیب بوده‌اند. ما در آن بخش و در هنگام بررسی، فقط بر مشهورترین کتاب‌های اهل سنت در جرح و تعدیل تکیه کردیم و طبق سخنان بزرگان و عالمان آنان، اسانید این حدیث را نقد نمودیم.

۲. نظریه پژوهشگران و محققان علوم حدیث، رجال و کلام این است که در کتاب‌های شش‌گانه (صحاح سنّه)، احادیث صحیح، ضعیف و جعلی وجود دارد. از طرفی دیگر، در میان صحابه نیز افرادی عادل، منافق و فاسق وجود دارد. البته ما این موضوع را در برخی از پژوهش‌های خود ثابت کرده‌ایم.^۱ آری، آن چه در نزد اهل تسنن مشهور است دو امر است:

۱. قول به اصالت عدالت صحابه؛

۲. قول به صحّت آن چه در دو کتاب بخاری و مسلم نقل شده است.

بدیهی است که این دو موضوع دارای شهرتی هستند که هیچ پایه و اساسی ندارد.

اما پیرامون حدیث «نماز ابوبکر»، کسی را نیافتم که به این حدیث ایراد گرفته باشد. البته نه بدین جهت که آن در کتاب‌های صحاح آمده است؛ بلکه اصل در پذیرش این روایت بوده و اهل تسنن آن را صحیح دانسته و یکی از دلیل‌های خلافت ابوبکر قرار داده‌اند، و به همین دلیل ملاحظه می‌کنید که آنان در کتاب‌های کلامی و غیر آن به این حدیث استدلال می‌کنند.

۱. برای آگاهی از این موضوع به کتاب أصحابی کالنجوم و محاضرات فی الاعتقادات: ۲ / ۵۵۳، رساله الصحابه از همین نگارنده مراجعه شود.

نگاهی به سخنان استدلال‌کنندگان به این حدیث بر امامت ابوبکر

همان گونه که اشاره شد، عدّه ای از علمای اهل تسنّن با توجّه به حدیث «نماز ابوبکر»، به امامت او استدلال کرده اند. قاضی عضدالدین ایچی در ضمن دلیل هایی که به پندارش بیان گر امامت ابوبکر است چنین می نویسد:

دلیل هشتم: پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر را در نماز جانشین خود قرار داد و او را عزل نکرد. پس او در این امر و موارد دیگر به عنوان امام باقی می ماند؛ زیرا هیچ کس قائل به جدایی بین این دو موضوع از یکدیگر نیست. به همین جهت علی رضی الله عنه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله تو را در امر دین ما مقدم دانست [!]. پس آیا ما تو را در امر دنیایمان مقدم ندانیم؟^۱

فخر رازی نیز در این مورد اظهار نظر کرده است. وی در دلایل خلافت ابوبکر می نویسد:

دلیل نهم: این که پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران بیماری منجر به رحلتش؛ ابوبکر را جانشین خود برای نماز قرار داد و از آن امر عزلش نکرد؛ پس واجب است که بعد از وفاتش نیز جانشین آن حضرت در نماز باقی بماند و هر گاه جانشینی ابوبکر در نماز ثابت شود، جانشینی او در سایر امور نیز اثبات می شود؛ زیرا که ضرورتاً کسی قائل به فرق و جدایی این دو امر از یکدیگر نیست.^۲

ابونعیم اصفهانی نیز در مطالع الانظار از این موضوع سخن به میان آورده و می نویسد:

دلیل سوم: پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران بیماری خود، ابوبکر را در نماز جانشین خود قرار داد، در نتیجه جانشینی او در نماز به نقل صحیح ثابت است. از طرفی پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر را از جانشینی اش در نماز عزل نکرد؛ پس بعد از وفات ایشان نیز ابوبکر جانشین او در نماز باقی می ماند. در نتیجه هر گاه جانشینی ابوبکر بعد از وفات پیامبر در نماز اثبات شود، خلافت او بعد از وفات پیامبر در غیر نماز هم اثبات خواهد شد؛ زیرا کسی قائل به جدایی این دو موضوع از هم نیست.^۳

یکی از علمای اهل تسنّن که به این روایت استدلال کرده، نیشابوری صاحب تفسیر است. وی در تفسیر آیه غار می نویسد:

اهل تسنّن با این آیه، به برتری ابوبکر و نهایت اتحاد، مصاحبت و موافقت باطنی و ظاهری او با پیامبر استدلال می کنند، و گرنه پیامبر در چنین موردی به او تکیه نمی کرد. از طرفی ابوبکر بعد از ایشان در علم و

۱ . الموافق: ۳ / ۶۰۵ . گفتنی است که به طور قطع این سخنی جعلی است که به امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت داده شده است.

کسی که این حدیث را به صورت مرسل آورده — همان طور که در الإستیعاب: ۳ / ۹۷ آمده است — همان حسن بصری است که در نقل روایات به صورت ارسال و تدلیس، و در انحراف از امیر مؤمنان علی علیه السلام معروف و مشهور است.

۲ . الأربعین فی اصول الدّین: ۲ / ۲۹۲.

۳ . مطالع الأنظار فی شرح طوابع الأنوار فی علم الکلام: ۲۳۳.

دانش دومین نفر بود، چرا که پیامبر فرمود: «در سینه من چیزی ریخته نشد، مگر این که آن را در سینه ابوبکر هم ریختم»^۱.

او در دعوت به سوی خدا پس از رسول خدا نیز دومین نفر بود؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ایمان را ابتدا به ابوبکر عرضه داشت و او ایمان آورد؛ سپس ابوبکر ایمان را به طلحه، زبیر، عثمان بن عفان و جمعی دیگر از بزرگان صحابه عرضه داشت.

ابوبکر در جنگ ها، در ادای نماز جماعت و در مجالس و محافل از رسول خدا صلی الله علیه وآله جدا نمی شد و پیامبر او را در دوران بیماریش به جای خود امام جماعت قرار داد...^۲.

کرمائی نیز در شرح صحیح بخاری به شرح این حدیث ساختگی پرداخته و می نویسد:
در آن حدیث فضیلتی است برای ابوبکر، و ترجیح او بر همه صحابه، و هشدار است که او برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از دیگران شایسته تر است.^۳

عینی نیز در عمدة القاری در شرح صحیح بخاری، به شرح و توضیح این حدیث پرداخته و می نویسد:
چند مطلب از این حدیث استفاده می شود:

یکم: بیان گر فضل ابوبکر است.

دوم: این که ابوبکر در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه وآله برای مردم نماز خوانده، و در همین امامت صغری دلالتی بر امامت کبری است.

سوم: این که شایسته ترین فرد به امامت، آگاه ترین فرد است.^۴

همچنین نووی در شرح صحیح مسلم، فائده هایی را از این حدیث مطرح کرده و می نویسد:

از جمله فائده های آن حدیث می توان به این امور اشاره کرد: فضیلت و برتری ابوبکر، ترجیح دادنش بر همه صحابه، برتر دانستن او و اشاره به این که وی به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله از دیگران سزاوارتر است.

مورد دیگر این که هر گاه امام برای حضور در نماز جماعت عذری دارد، کسی را جانشین خود می کند تا برای مردم نماز بخواند و او جز برترین فرد را جانشین خود نمی کند. فوائده دیگر این حدیث برتری عمر^۵ بعد از ابوبکر است؛ زیرا که ابوبکر به سراغ غیر عمر نرفت.^۶

۱. این حدیث از جمله احادیث ساختگی است. برای آگاهی بیشتر ر.ک: احادیث وازگونه در فضایل صحابه از همین نگارنده.

۲. غرائب القرآن و رغائب الفرقان: ۳ / ۴۷۱.

۳. الکواکب الدراری: ۵۲.

۴. عمدة القاری: ۵ / ۲۰۳.

۵. این برتری بدین جهت است که ابوبکر به عمر گفت: برای مردم نماز بخوان... گوی گفته ها و اعمال ابوبکر حجت است؟! البته اهل تسنن از این جهت دچار اشکال شده اند که به زودی به آن اشاره خواهد شد.

۶. المنهاج، شرح صحیح مسلم: ۴ / ۱۱۶.

مناوی نیز در شرح جامع الصغیر تذکری را عنوان می کند و می گوید:

اصحاب ما در علم اصول می گویند: جایز است که بر اساس قیاس اجماع حاصل شود، نظیر امامت ابوبکر که صورت گرفت؛ زیرا که همه صحابه بر خلافت او — که همان امامت عظمی است — اتفاق نظر داشتند و استناد آن ها قیاس بر امامت صغری است که همان نماز برای مردم به انتخاب پیامبر مصطفی صلی الله علیه وآله است.^۱

آخرین استدلال به این حدیث مطلبی است که در فواتح الرَّحْمَتِ در شرح مسلم الثبوت در مبحث اجماع آمده است. نگارنده این کتاب در شرح مسأله ای این گونه می نگارد:

جایز است که دلیل اجماع قیاس باشد، به خلاف نظر ظاهری مذهبیان و ابن جریر طبری که برخی از آن ها گفته اند که چنین استنادی از نظر عقلی امکان ندارد. عدّه دیگر معتقدند که این امر از نظر عقلی امکان دارد؛ ولی تا کنون واقع نشده است. در مورد اخبار آحاد نیز گفته شده است که مانند قیاس است، گرچه در این باره اختلاف وجود دارد.

دلیل ما بر این موضوع این است که چنین استنادی مانعی ندارد؛ زیرا که (در قضیه خلافت ابوبکر) امامت کبری — که همان خلافت است — بر امامت نماز قیاس شد.

حق این است که دستور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به امامت نماز، اشاره ای به مقدم بودن ابوبکر بر امامت کبری بود...^۲

جانشینی در امامت نماز، دلیلی بر خلافت نیست

آن چه بیان شد، نمونه ای از سخنان علمای اهل تسنن در استدلال به این حدیث ساختگی بود؛ ولی برای پژوهشگر حقیقت جو پیش تر معلوم شد که این حدیث، سند معتبری در صحاح ندارد، چه برسد در منابع دیگر. از طرفی دیگر صرف وجود آن در آن کتاب ها — حتی در دو کتاب بخاری و مسلم — ما را از دقت در سندش بی نیاز نمی کند. بنا بر این، مطالبی را که عالمان اهل تسنن پیرامون این حدیث بیان کرده اند هیچ اصل و ریشه ای نداشته و مطالبی که به عنوان پایه و اساس عقاید، فقه و علم اصول قرار داده اند هیچ اساسی ندارد.

در این راستا می گوئیم: جانشینی در امامت نماز دلیلی بر خلافت نیست؛ و به فرض صحیح بودن حدیث فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله به ابوبکر برای نماز در جایگاه ایشان این حدیث، دلیل بر امامت کبری و خلافت عظمی نمی باشد؛ زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله از مدینه خارج می شد، کسی را برای امامت نماز برای مردم منصوب می کرد؛ از جمله این که — همان گونه که روایت می کنند — روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می خواست از مدینه خارج شود، أمّ مکتوم نابینا را برای امامت جانشین خود ساخت.

۱. فیض القدیر: ۵ / ۶۶۵.

۲. فواتح الرَّحْمَتِ بشرح مسلم الثبوت: ۲ / ۲۳۹ و ۲۴۰.

در این مورد، ابوداود در سنن خود، فصلی را با این عنوان گشوده و این روایت را در آن نقل کرده است. وی در عنوان «باب امامت نابینا» می نویسد:

ابوعبدالله محمد بن عبدالرحمان عنبری، از ابن مهدی، از عمران قطان، از قتاده نقل می کند که انس گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله این امّ مکتوم نابینا را برای امامت مردم جانشین خود کرد.^۱
بنا بر این، آیا تا کنون کسی قائل به امامت ابن امّ مکتوم شده به دلیل این که پیامبر صلی الله علیه وآله او را برای نماز جانشین کرد؟!^۲

این سخن به قدری بدیهی است که ابن تیمیّه — ملقب به «شیخ الاسلام» — به آن اعتراف کرده و در منهاج السنّه می گوید:

جانشین کردن در زمان حیات، يك نوع نیابت محسوب می شود که برای هر ولی امری گزیری از آن نیست. این گونه نیست که هر کس در حیات ولی امر صلاحیت جانشینی بر بعضی از امور امت را داشته باشد، پس از مرگ او نیز صلاحیت داشته باشد که جانشین باقی بماند؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران زندگی خویش بیش از يك نفر را جانشین خود قرار داد، و از میان آن ها هیچ کس صلاحیت جانشینی بعد از وفاتش را نداشت؛ همچنان که آن حضرت ابن امّ مکتوم نابینا را در دوران حیاتش جانشین خود کرد، در حالی که او صلاحیت خلافت بعد از وفاتش را نداشت؛ همین طور بشیر بن عبدالمنذر و غیر او.^۲

فراتر این که راویان آنان روایت کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پشت سر عبدالرحمان بن عوف نماز خواند! اگر این روایت به فرض محال نیز صحیح باشد؛ دلیلی بر شایستگی خلافت بعد از ایشان نخواهد شد و به همین خاطر هیچ کس آن را ادعا نکرده است.

روشن است که آن حدیث باطل است؛ زیرا که با يك امر ضروری و قطعی مخالف است که پیامبر صلی الله علیه وآله پشت سر احدی از امتش نماز نمی خواند و هیچ نیازی به بررسی سند آن نیست.

کوتاه سخن این که نه حدیث دستور دادن به ابوبکر برای نماز و نه حدیث نماز خواندن آن حضرت پشت سر او — گرچه سند دو حدیث کامل باشد — هیچ دلالتی بر خلافت ندارند.

بدیهی است که در مورد سایر نکات اعتقادی، فقهی و اصولی که علمای اهل تسنن با استفاده از حدیث امر به نماز در شروح و پاورقی ها ذکر می کنند، همه آن ها به اثبات اصل قضیه و تمامیت سندهایی که حاکی این احادیثند بستگی دارد.

در نتیجه روشن شد که هیچ يك از آن سندها صحیح نمی باشد، بنا بر این فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به ابوبکر در دوران بیماری برای اقامه نماز به جای آن حضرت ثابت نشد.

۱. سنن ابوداود: ۱ / ۲۰۳، کتاب نماز، باب امامت نابینا، حدیث ۵۹۵.

۲. منهاج السنّه: ۷ / ۳۳۹.

وجوه دروغ بودن اصل قضیه

بنا بر تحقیقی که انجام یافت، روشن شد که نه تنها اصل قضیه فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به ابوبکر در دوران بیماری برای اقامه نماز ثابت نشد؛ بلکه عدم آن ثابت شده است. در این زمینه وجوه بی شماری است که اگر پژوهشگر و جستجوگر حقایق در این قضیه بنگرد و آن را بررسی نماید، عدم ثبوت آن را از خلال کتاب های حدیثی، تاریخی و سیره به دست می آورد. وجوهی قوی و مورد اعتماد است که مجموع این وجوه می رساند که آن جریان از ریشه ساختگی بوده است.

به عبارت دیگر، کسی که به ابوبکر امر کرد که در جایگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در دوران بیماریش نماز بخواند، پیامبر نبود؛ بلکه فرد دیگری بوده است.

ما برای آگاهی بیشتر پژوهشگران، آن وجوه را به اختصار ذکر می کنیم:

۱. ابوبکر در لشکر اسامه بود

به طور تحقیق، همه منابع اتفاق نظر دارند که در آن ایام سپاه اسامه بن زید تشکیل یافته بود. در این راستا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به بزرگان قوم؛ یعنی ابوبکر، عمر و... فرمان داد که با او حرکت کنند. این امری ثابت و قطعی است.

ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری، به این مطلب اعتراف کرده و با شرح عنوان «فرستادن پیامبر صلی الله علیه وآله اسامه بن زید رضی الله عنهما را در دوران بیماریش که به سبب آن وفات یافت» مورد تأکید قرار می دهد. وی می نویسد:

روز شنبه، دو روز پیش از وفات پیامبر، روز تجهیز لشکر و آماده سازی سپاه اسامه بود. روز سوم درد رسول خدا صلی الله علیه وآله آغاز شد که آن حضرت پرچی را به دست خود پیچید و به دست اسامه داد. اسامه آن را گرفت و به بریده داد و در منطقه جَرَبُ اردو زد.

از کسانی که به سرعت به لشکر اسامه فرا خوانده شدند بزرگان مهاجرین و انصار بودند که از جمله آنان ابوبکر، عمر، ابو عبیده، سعد، سعید، قتاده بن نعمان و سلمه بن اسلم بودند. گروهی در این باره به مخالفت پرداختند. سپس درد رسول خدا صلی الله علیه وآله شدت گرفت و فرمود:

أَنْفِذُوا بَعْثَ أُسَامَةَ.

لشکر اسامه را حرکت دهید.

این روایت از طریق واقدی، ابن سعد، ابن اسحاق، ابن جوزی، ابن عساکر و دیگران نقل شده است.^۱

۱. فتح الباری: ۸ / ۱۹۲.

ما این مطلب را از چند محور بررسی می نماییم:

۱. طبق این روایت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ابوبکر فرمان داده است که همراه اسامه حرکت کند. آن

حضرت در آخرین لحظه زندگی خویش فرمود:

أَفْعِدُوا — أَوْ جَهِّزُوا — بَعَثَ اسَامَةَ.

لشکر اسامه را آماده سازید و حرکت دهید.

بلکه در بعضی از منابع آمده است که حضرتش فرمود:

لَعْنُ اللَّهِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ بَعَثِ اسَامَةَ.

خدا لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه جا بماند و به آن نپیوندد.^۱

۲. در بعضی از روایات به صراحت آمده است که ابوبکر در مدینه حضور نداشت. در سنن ابوداؤد

می نویسد: ابن زمعنه گوید:

ابوبکر غایب بود؛ از این رو گفتیم: ای عمر! بلند شو و برای مردم نماز بخوان.

۳. در بسیاری از متون حدیث، تعابیری همچون: «به دنبال ابوبکر فرستادیم» و مانند آن، آمده است که

همین عبارات ظهور دارند که او غایب بود و در مدینه نبوده است.

در هر حال، پیامبری که اسامه را فرمانده لشکر کرد و حرکت داد و بر حرکت کردنش تأکید کرد؛ بلکه

متخلفان از آن را لعنت نمود، حال به بعضی از همراهان اسامه که فرمان خروج داده، دوباره دستور نمی دهد که

برای مردم نماز بخواند!

با توجه به بررسی که انجام یافت، برای پژوهشگر روشن شد که هر گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدینه

حضور نداشت و یا امکان حضور برای ایشان در نماز نبود، یکی از مسلمانان را جانشین خود می نمود، گرچه او

ابن امّ مکتوم نایبنا باشد.

۲. در صورت امکان، پیامبر به حضور در نماز پای بند بود

همان طور که پیش تر ذکر کردیم، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فقط در حال خروج از مدینه و یا در حالی که

توان انجام نماز را نداشت، کسی را به جای خود برای اقامه نماز منصوب می کرد و در غیر این دو صورت پیامبر

صلی الله علیه وآله ملتزم و پای بند به حضور در نماز بود.

برخی از احادیث بیان گر این مطلب است که آن گاه که بیماری پیامبر سخت شد فرمود:

أَصَلِّي النَّاسُ؟

۱. شرح المواقب: ۸ / ۳۷۶، الملل والنحل: ۱ / ۱۴۱، تألیف ابوالفتح شهرستانی، متوفای سال ۴۵۸ هـ. برای آگاهی از شرح حال

اسامه و مدح وی ر.ک: وفيات الأعيان: ۱ / ۶۱۰، تذكرة الحفاظ: ۴ / ۱۳۱۳، طبقات الشافعية سبکی: ۶ / ۱۲۸، شذرات

الذهب: ۴ / ۱۴۹، مرآة الجنان: ۳ / ۲۸۹ و ۲۹۰ و منابع دیگر.

آیا مردم نماز خوانده اند؟

عرض کردیم: نه، آن ها منتظر شما هستند.

فرمود: برایم آبی آماده کنید... .

پس برای حضرتش آبی آماده کردند و وضو گرفتند. نزدیک بود به زمین بیفتند، پس بی هوش شدند.^۱

این حالت سه بار تکرار شد و در این حال بود که ابوبکر برای مردم نماز خواند. آیا به راستی این نماز به

دستور پیامبر بود؟!

فراتر این که در برخی احادیث آمده است: هر گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به جهت مسئله ای بیرون

نمی رفت، مسلمانان در خانه آن حضرت حاضر می شدند و پشت سر آن بزرگوار نماز می خواندند.

در این زمینه مسلم روایتی را از عایشه نقل می کند. عایشه گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد. گروهی از اصحابش وارد خانه شدند که از حضرتش عیادت کنند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته نماز می خواند و آن ها، در حالی که ایستاده بودند به آن حضرت اقتدا کردند.^۲

وی روایت دیگری را از جابر نقل می کند. جابر گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد. ما پشت سر آن حضرت نماز خواندیم، در حالی که نشسته بود و

ابوبکر نیز صدای تکبیر او را به مردم می رساند.^۳

احمد نیز در این زمینه روایتی را از عایشه نقل کرده است. عایشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در

دوران بیماریش؛ در حالی که نشسته بود، نماز می خواند و گروهی پشت سرش ایستاده نماز می خواندند...^۴.

آری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای حضور در مسجد و نماز برای مسلمانان پای بند بوده اند. شاهد این

موضوع، مطلبی است که در بیشتر احادیث این قضیه آمده است؛ از جمله این که بلال آن حضرت را از وقت نماز

آگاه می ساخت، و یا حضرتش را برای نماز فرا می خواند، چه این که هر گاه وقت نماز فرا می رسید، بلال به

سوی پیامبر صلی الله علیه وآله می آمد و آن حضرت را از وقت نماز آگاه می ساخت؛ سپس آن بزرگوار — که پدر

و مادرم فدایشان باد — خودش — در هر حالی از احوال — برای نماز خارج می شد و برای مردم نماز می خواند.

۱ . گفتنی است که از نظر اعتقادی مورد بحث است که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله — به معنای واقعی کلمه — بی هوش

می شود یا نه؟ در این رابطه بین علما و دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد که ما به آن نمی پردازیم و آن را که بحث عقیدتی است

به جای خود موکول می نماییم.

۲ . صحیح مسلم: ۱ / ۳۹۱، کتاب نماز، باب اقتداء مأموم به امام، حدیث ۴۱۲.

۳ . صحیح مسلم: ۱ / ۳۹۱، کتاب نماز، باب اقتداء مأموم به امام، حدیث ۴۱۳.

۴ . مسند احمد: ۷ / ۸۶، حدیث عایشه، حدیث ۲۳۷۸۲.

۳ . پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را خواست

طبق آن چه که در تاریخ آمده است، ابوبکر و دیگران در منطقه حرف بودند،^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای مسلمانان نماز می خواند و علی علیه السلام نزد آن حضرت بود؛ زیرا که هیچ کس ذکر نکرده است که آن بزرگوار به او فرمان حرکت با اسامه را داده باشد.

تا این که بیماری آن حضرت شدت یافت و قادر به خارج شدن از خانه نبود. از این رو بلال عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! چه کسی برای مردم نماز بخواند؟^۲
در این موقع بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را خواست. و این گونه فرمود:

ابعثوا إلی علی فادعوه.

کسی را نزد علی بفرستید و او را فرا خوانید.

عایشه گفت: ابوبکر را برایتان صدا بزنیم؟

حفصه گفت: عمر را برایتان صدا بزنیم؟...

علی علیه السلام صدا زده نشد؛ ولی آن ها حاضر شدند و یا آن ها را احضار کردند[!] پس همگی نزد آن حضرت جمع شدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

انصرفوا، فإن تک لی حاجة أبعث إلیکم.

بروید، اگر حاجتی داشتم در پی شما می فرستم.

آن ها رفتند.^۳

به طور قطع پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را می خواست نه شخص دیگری از مردم را، و چگونه آنان را می خواست در حالی که به آن ها دستور داده بود که همراه اسامه حرکت کنند و حضرتش از دستور خود باز نگشته بود؟

۴ . پیامبر اکرم دستور داد که یکی از مسلمانان برای آن ها نماز بخواند

بنا بر آن چه بیان شد، چون علی علیه السلام حضور نداشت و خود پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز توانایی حضور برای نماز را نداشت، و فرض این است که بزرگان و دیگران با لشکر اسامه رفته باشند؛ از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمان داد که یکی از آن ها برای مردم نماز بخواند. ابوداود از ابن زمعنه در این باره چنین نقل می کند. ابن زمعنه گوید:

هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله شدت یافت و من با گروهی از مسلمانان نزد آن حضرت بودیم؛ بلال آن بزرگوار را برای نماز صدا زد.

۱ . حرف: مکانی در بیرون مدینه که سپاه اسامه در آن جا اردو زده بودند.

۲ . مسند احمد: ۴ / ۶۰، مسند انس بن مالک، حدیث ۱۲۶۸۰.

۳ . تاریخ الطبری: ۲ / ۴۳۹.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

مروا من یصلی بالناس.^۱

کسی را دستور دهید که برای مردم نماز بخواند.

در حدیث دیگری که ابن سعد آن را از ابن زعمه نقل کرده این گونه آمده است: ابن زعمه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله را در همان بیماری که به سبب آن وفات یافت، عیادت کردم. بلال آن حضرت را برای نماز صدا زد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مر الناس فلیصلوا.

به مردم دستور بده که نماز بخوانند.

عبدالله گوید: من خارج شدم. گروهی را دیدم که نمی خواهم درباره آن ها سخنی بگویم!]. وقتی عمر بن خطاب را دیدم، دنبال شخص دیگری نرفتم و ابوبکر غایب بود. به او گفتم: ای عمر! برای مردم نماز بخوان. عمر در جایگاه پیامبر ایستاد... عمر گفت: فکر نمی کردم آن هنگام که تو به من دستور دادی جز این باشد که رسول خدا صلی الله علیه وآله تو را به آن امر کرده باشد و اگر چنین نبود برای مردم نماز نمی خواندم. عبدالله پاسخ داد: وقتی ابوبکر را ندیدم، تو را از دیگران به نماز شایسته تر دانستم!]^۲ این قضیه در روایت سالم بن عبید اشجعی این گونه آمده است: سالم گوید: هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله شدت یافت، بی هوش شد. هر وقت به هوش می آمد می فرمود:

مروا بلالاً فلیؤذن، ومروا بلالاً فلیصل بالناس.^۳

به بلال دستور دهید اذان بگوید، و به بلال دستور دهید برای مردم نماز بخواند.

البته پیش از این روشن شد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، مؤذن خود ابن امّ مکتوم را برای نماز بر مردم جانشین خود کرده بود.

۵ . گفتار پیامبر اکرم به عایشه و حفصه

در احادیثی که این داستان آمده، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در پی اصرار شدید عایشه و حفصه به آن ها این گونه خطاب فرمود:

۱ . سنن ابی داود: ۲ / ۴۰۵ .

۲ . الطبقات الکبری: ۲ / ۱۷۰ .

۳ . بُغیة الطّلب فی تاریخ حلب: ۹ / ۴۱۵۲، تألیف کمال الدّین ابن عدیم حنفی، متوفای سال ۶۶۰ هـ . شرح حال او را ذهبی، یافعی

و ابن عماد در کتاب های تاریخی خود آورده اند و او را تمجید کرده اند. و ابن شاکر کتبی در مورد او می نویسد:

«او محدّثی فاضل و حافظ و مورّخی صادق و فقیه و فتوادهنده ای نوآور، بلیغ و نویسنده ای توانا بود»؛ فوات الوفيات: ۳ / ۱۲۶ .

إِنَّكَ لَصَوِيحِبَاتِ يَوْسُفَ.

شما همچون زنان مصر در زمان یوسف، در پی خواسته های خودتان هستید!

این موضوع بیان گر این است که از این دو زن — با اصرار شدید و کوشش بیش از حد — عملی سر زده که پیامبر آن را نمی پسندید. به راستی چه عملی از آنان سر زده بوده؟ و چه وقت چنین کاری اتفاق افتاده است؟ این روایت را ملاحظه کنید.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از حضور برای نماز ناتوان شد و علی علیه السلام را خواست، خواسته حضرتش عملی نشد؛ بلکه آن دو زن پافشاری و اصرار کردند که ابوبکر و عمر را صدا بزنند؛ حضرتش دستور داد که شخصی برای مردم نماز بخواند — البته فرض این است که آن بزرگان در سپاه اسامه بودند — در این حال پیامبر بی هوش شد — همان طور که در حدیث آمده است — و به هوش نیامد، مگر وقتی که مردم در مسجد بودند و ابوبکر برای آن ها نماز می خواند. وقتی آن بزرگوار فهمید که آن دو زن بر کاری که اصرار داشتند اقدام کرده اند، خطاب به آن ها فرمود:

إِنَّكَ لَصَوِيحِبَاتِ يَوْسُفَ!

شما همچون زنان مصر در زمان یوسف در پی خواسته های خودتان هستید.

آن گاه با شتاب به خروج از خانه، در حالی که به دو مرد تکیه کرده بود مبادرت کرد و پاهای مبارکش روی زمین کشیده می شد.

گفتنی است که این روایت به طور مفصل بیان خواهد شد.

در این روایت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، حال آن دو زن را به حال زنان مصر در زمان یوسف علیه السلام تشبیه کرده است. از این تشبیه معلوم می شود که در باطن آن ها چه بوده است. همچنین از این روایت استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از عمل آن زنان راضی نبوده است. افزون بر این که حضرتش شخصاً برای نماز خارج شد... .

بنا بر این اگر آن حضرت همان کسی باشد که به ابوبکر دستور داد نماز بخواند، نباید آن دو زن را سرزنش می کرد و نباید به خروج از خانه با آن حال مبادرت می ورزید.

با این حال شارحان حدیث — همان هایی که نمی خواهند به این حقیقت اعتراف کنند — در شرح این سخن و مناسبت آن با این مقام، مضطرب شده و سخنان گوناگون گفته اند.

ابن حجر عسقلانی این حقیقت را این گونه توجیه می کند و می گوید:

عایشه اظهار می داشت که علّت این که می خواست امامت نماز را از پدرش دور کند این بود که او به

خاطر گریه نمی توانست صدایش را به گوش مأمومین برساند[!]

افزون بر این، هدف عایشه این بود که مردم او را شوم و بدقدم ندانند. چرا که وی بعدها به صراحت این مطلب را مطرح کرده است. با این بیان، اشکال کسی را که می گوید: «از زنان یوسف آن چیزی که مخالف باطن باشد، سر نزد و آشکار نشد» دفع می شود.^۱

بدیهی است که سخن ابن حجر سرد و توجیه او فاسد است. برای بطلان این توجیه، سه دلیل بیان می کنیم:

دلیل یکم:

طبق این روایت، عایشه گفت: «ابوبکر مردی دل نازک است؛ پس به عمر دستور دهید که برای مردم نماز بخواند» و با این گفتار، به مخالفت با پیامبر صلی الله علیه وآله و رد کردن فرمایش آن حضرت اعتراف کرده است، به گونه ای که پیامبر صلی الله علیه وآله آن را تحمل نکرد و در برابر او این سخن را فرمود.

دلیل دوم:

این توجیه با فصاحت و حکمت پیامبر صلی الله علیه وآله تناسبی ندارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله هیچ وقت چیزی را به خلاف آن تشبیه نمی کرد و چیزی را به ضدش مانند نمی نمود؛ بلکه حضرتش همواره تشبیه را فقط در جای خودش قرار می داد. بنا بر این، تردیدی نیست که زنان مصر در زمان یوسف خدا را عصیان کردند؛ چرا که هر کدام از آنان از یوسف آن چیزی را می خواست که دیگری هم می خواست، و هر کدام از آنان که مجذوب او شد، دیگری نیز مجذوب وی شد.

بنا بر این اگر عایشه، در این مورد پدرش را از پیامبر صلی الله علیه وآله دور می کرد و شرف آن مقام ارزشمند را برای او نمی خواست و به محبت ریاست و مقام والا فریفته نمی شد، قطعاً پیامبر صلی الله علیه وآله در تشبیه او به زنان مصر در زمان یوسف، مثل و تشبیه را در غیر جای خودش قرار داده بود، در حالی که مقام و شأن پیامبر صلی الله علیه وآله والاتر از این است؛ زیرا که چنین امری يك نقص به شمار می آید.

پس در این جا ثابت می شود که آن چه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود، فقط به خاطر مخالفت عایشه بود که بی اجازه آن حضرت به پدر خود دستور داده بود؛ زیرا که — همان گونه که پیش تر در بیان گوشه ای از احوالات عایشه آوردیم — او فریفته حبّ قدرت و علاقمند به کسب فضایل و اختصاص دادن مناقب به خود و خانواده اش بود.

دلیل سوم:

در برخی از اخبار آمده است: هنگامی که عایشه گفت: «ابوبکر مردی رقیق القلب است؛ پس به عمر دستور بده»، پیامبر صلی الله علیه وآله به آن سخن پاسخ نداد؛ بلکه فرمود: «به عمر دستور دهید».^۲

۱. فتح الباری: ۲ / ۱۹۵.

۲. تاریخ الطبری: ۲ / ۴۳۹.

از این روایت روشن می شود که علت این مطلب، سخن عایشه نبوده که گفت: «ابوبکر مردی دل نازک است».

یکی دیگر از شارحان این حدیث نووی است. وی در شرح این سخن و توجیه آن چنین می نویسد: منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از تشبیه آنان به زنان مصر در زمان یوسف این است که شما زنان در کمک کردن به یکدیگر و اصرار زیاد بر آن چه به آن تمایل دارید، همانند زنان مصر هستید. و این سؤال و جواب و اعتراض عایشه با پیامبر صلی الله علیه وآله، دلیلی است بر این که اعتراض و سؤال و جواب با ولی امر به عنوان پیشنهاد، مشورت دادن و اشاره به آن چه که مصلحت به نظر می رسد با عبارت لطیفی جایز باشد.

البته نظیر این اعتراض، اعتراض عمر به پیامبر صلی الله علیه وآله است [!] که به آن حضرت گفت: به مردم مژده و بشارت نده که بر این مژده تو تکیه کنند و دل خوش شوند [!] نظیر این اعتراض ها در تاریخ زیاد و مشهور است.^۱

همان گونه که ملاحظه می کنید، این توجیه از توجیه ابن حجر عسقلانی سبک تر و بی ارزش تر است، و پاسخ آن از آن چه که در توجیه پیشین ذکر کردیم ظاهر می شود. عجیب این که نووی در توجیه کار عایشه به عمل عمر و مخالفت او با رسول خدا صلی الله علیه وآله در مواردی بسیار استشهاد کرده است [!] ما پیش تر گفتیم توجیهاتی که با تکلف و زحمت در بیان وجه مناسبت (گفته پیامبر درباره عایشه) ذکر کرده اند، کامل و تمام نیست. این مطلب را عملکرد بعضی از اهل تسنن تأکید می کند که افرادی همچون: ابن عربی مالکی برای رهایی از آن، به تحریف حدیث متوسل می شوند تا این مناسبت تحقق یابد؛ زیرا با تحریف او این مناسبت به روشنی محقق می گردد؛ ولی سخن در تحریفی است که او انجام داده است. البته ما به زودی عین عبارت او را ذکر خواهیم کرد. پس منتظر باشید.

۶. ابوبکر عمر را بر خود مقدم داشت

از مواردی که کذب این قضیه را می رساند این است که در بعضی از آن احادیث آمده است: ابوبکر، عمر را برای نماز بر خود مقدم داشت؛ بلکه ابن حجر می نویسد: اصرار عایشه، به درخواست پدرش ابوبکر بود^۲ و این سخن ابوبکر — که به عمر گفت: «برای مردم نماز بخوان» — مورد اشکال واقع شده است؛ زیرا اگر امر کننده به نماز ابوبکر پیامبر صلی الله علیه وآله است؛ پس چگونه ابوبکر به عمر می گوید: برای مردم نماز بخوان؟ به همین رو علمای اهل تسنن برای توجیه آن وجوهی را ذکر کرده اند:

۱. المنهاج، شرح صحیح مسلم: ۴ / ۱۱۸.

۲. فتح الباری: ۲ / ۱۹۵.

نخستین توجیه این است که برخی از علمای اهل تسنن این سخن را چنین تأویل کرده اند که ابوبکر به خاطر تواضع آن را گفته است!

دومین توجیه را نووی — پس از ردّ توجیه نخست — این گونه ارائه می نماید: آری ابوبکر آن سخن را به خاطر عذر مذکور گفت؛ یعنی او چون دل نازک بود که زیاد گریه می کرد، ترسید که نتواند صدایش را به مردم برساند!

توجیه سوم: احتمالی است که ابن حجر داده است که ابوبکر از امامت صغری، به امامت عظمی پی برد و آن را فهمید، و دانست که به عهده گرفتن آن چه خطری دارد و متوجه شد که عمر توانایی بر آن را دارد از این رو او را برگزید!^۱

کرمائی پس از نقل این توجیهات می نویسد: اگر کسی پرسد: چگونه برای ابوبکر جایز است که با امر رسول صلی الله علیه وآله مخالفت کند و دیگری را برای امامت نصب نماید؟!

در پاسخ می گویم: گوی ابوبکر فهمیده بود که دستور پیامبر واجب نبوده است، یا این که ابوبکر، به خاطر عذری که ذکر شد آن سخن را گفته و عذرش این بود که او مردی دل نازک بود و زیاد گریه می کرد و نمی توانست جلوی اشکش را بگیرد. برخی دیگر از علما سخن ابوبکر را این گونه تأویل کرده اند که او به خاطر تواضعی که داشته این گونه گفته است.^۲

در پاسخ این توجیهات می گوئیم: توجیه نخست، همان تأویل است و همین گونه اهل سنت سخن ابوبکر را تأویل کرده اند، آن جا که به هنگام پذیرش خلافت و بیعت مردم گفت: «به ولایت شما گمارده شده ام؛ ولی از شما بهتر نیستم»^۳؛ ولی همان گونه که ملاحظه می کنی، این توجیه، تأویلی است که هیچ آدم عاقلی به آن پای بند نمی شود؛ از این رو نووی آن را رد کرده و می گوید: «چنین نیست».

در مورد توجیه دوم، ملاحظه کردی که پیامبر صلی الله علیه وآله در جواب این کلام عایشه چه سخنی فرمود. توجیه سوم، ظریف ترین و بهترین توجیهات است؛ چرا که احتمال دارد که ابوبکر امامت عظمی را فهمیده! و از آن خطری که در به عهده گرفتن آن وجود داشته آگاهی داشته! و توانایی عمر را می دانسته و او را انتخاب کرده است؛ ولی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله توانایی عمر را نمی دانسته! به همین جهت او را انتخاب نکرده است! حال اگر ابوبکر چنین توانایی را در عمر سراغ داشت؛ در نتیجه عمر از او برتر و برای امامت عظمی شایسته تر بود.

ولی بهترین و مناسب ترین وجه این است که ابوبکر خوب می دانست که این فرمان از طرف پیامبر صلی الله علیه وآله نبوده و عمر نیز از این موضوع به خوبی آگاه بود؛ به همین جهت عمر در پاسخ ابوبکر گفت: «تو بر آن

۱ . فتح الباری: ۲ / ۱۹۵ .

۲ . الکواکب الدراری: ۵ / ۷۰ .

۳ . الطبقات الکبری: ۳ / ۱۳۶ .

کار شایسته تری» و ابوبکر نیز به عمر گفت: «تو برای مردم نماز بخوان». این گفت و گو و تعارف همانند سخنی است که ابوبکر در سقیفه رو به حاضران کرد و گفت: با هر يك از دو مرد که می خواهید — عمر و ابو عبیده — بیعت کنید!

۷ . پیامبر خدا با تکیه بر دو نفر از خانه خارج شد

با توجه به متونی که در این داستان آمده، گرچه در برخی از الفاظ حدیث درباره خروج پیامبر صلی الله علیه وآله برای نماز اصلاً سخنی به میان نیامده و در بعضی از آن ها، بدون ذکر چگونگی خروج فقط به آن اشاره شده است، ولی در روایت مفصّلی که عبیدالله از عایشه نقل کرده که از عایشه خواست که از بیماری رسول خدا او را باخبر سازد، چنین آمده است:

پیامبر صلی الله علیه وآله در خود احساس سبکی کرد و در حالی که بین دو مرد که یکی از آن ها عباس بود تکیه کرده بود خارج شد.

در حدیث دیگری از عایشه آمده است:

پیامبر در حالی که به دو مرد تکیه داده بود از خانه خارج شد، گویی می دیدم که پاهای آن حضرت به زمین کشیده می شود.

و در حدیث سوم این گونه آمده است:

وقتی ابوبکر نماز را شروع کرد، رسول خدا صلی الله علیه وآله در خود احساس سبکی کرد، در حالی که به دو مرد تکیه داده بود برخاست و پاهایش روی زمین کشیده می شد تا این که وارد مسجد شد.

و در حدیث چهارم آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در خود احساس سبکی کرد؛ سپس از خانه خارج شد، در حالی که ابوبکر برای مردم امامت می کرد.

و در حدیث پنجم می خوانیم:

ابوبکر خارج شد تا برای مردم نماز بخواند. رسول خدا صلی الله علیه وآله در خود احساس سبکی کرد و در حالی که به دو مرد تکیه کرده بود و پاهایش روی زمین کشیده می شد، از خانه خارج شد. با عنایت به این روایات، توجه محققین را به نکاتی جلب کرده و پرسش هایی را می پرسیم:

۱ . چه وقت ابوبکر برای نماز خارج شد؟

ابوبکر هنگامی برای نماز خارج شد که پیامبر در حال بی هوشی بود؛ زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله در خود احساس سبکی کرد، در حالی که بر دو مرد تکیه کرده بود، از خانه خارج شد.

۲ . چه موقع رسول خدا صلی الله علیه وآله از خانه خارج شد؟

طبق این روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله هنگامی از خانه خارج شد که ابوبکر مشغول نماز شده بود؛ پس آیا سبکی که آن حضرت در آن لحظات در خود احساس کرد تصادفی بود، به این که خود را برای خارج شدن توانا دید و بر اساس عادت خارج شد؟ یا این که پیامبر صلی الله علیه وآله زمانی خارج شد که فهمید ابوبکر نماز می خواند، یا کسی او را از این امر آگاه ساخت، یا صدای ابوبکر را شنید؟ البته از لحاظ نتیجه هیچ فرقی بین این دو وجه نیست؛ زیرا که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر را به نماز در جای خودش فرمان داده بود، دیگر برای چه — با وجود حالی که روایات آن را توصیف کرده اند — به خروج مبادرت ورزید؟!

۳ . رسول خدا صلی الله علیه وآله چگونه خارج شد؟

بنا بر آن چه در این روایات آمده است، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله توان راه رفتن به تنهایی و بدون کمک کسی را نداشت، حتی يك نفر برای کمک به آن حضرت کافی نبود؛ بلکه آن بزرگوار در حالی که بر دو مرد تکیه کرده بود خارج شد؛ بلکه آن دو نفر نیز کافی نبودند؛ زیرا دو پای مبارکش روی زمین کشیده می شد. بدیهی است که چنین خروجی فقط به خاطر امر مهمی است که برای اسلام و مسلمانان اهمیت دارد، وگرنه آن حضرت از خارج شدن برای نماز جماعت عذر داشته، همان گونه که روشن است.

بنا بر این اگر ابوبکر به فرمان آن حضرت برای نماز خارج شده، حضرتش آمد تا او را عزل کند، آن سان که در قضیه ابلاغ سوره توبه اتفاق افتاد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به ابوبکر دستور ابلاغ آن سوره را داد سپس به عزلش فرمان داد. این قضیه از جریاناتی است که همه به آن اتفاق نظر دارند؛ ولی امر به نماز — به خاطر وجوهی که ذکر کردیم — به فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله نبوده است.

۴ . پیامبر صلی الله علیه وآله بر چه کسانی تکیه کرده بود؟

با توجه به روایاتی که نقل شده است، متونی که درباره کسانی که پیامبر صلی الله علیه وآله بر آن ها تکیه کرده بود، با وجود اتفاق نظر بر دو نفر بودن آن ها، مختلف است. در روایتی آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر دو مرد تکیه کرده بود که یکی از آن ها عباس بود.

در روایت دیگری می خوانیم: آن حضرت به دو مرد تکیه کرده بود.

در متن دیگری چنین آمده است: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: کسی را برایم بیاورید تا بر او تکیه کنم. در این هنگام بریره آمد، و مرد دیگری که پیامبر به آن دو تکیه کرد.

البته در این باره روایاتی وجود دارد که در آن ها اسامی اشخاص دیگری آمده است و با توجه به این اختلافات، سخنان شارحان نیز مضطرب و مختلف شده است.

نَوَوی در شرح این فراز که «پیامبر صلی الله علیه وآله از خانه خارج شد، در حالی که بین دو مرد بود که یکی از آن دو عباس بود» می نویسد:

ابن عباس آن فرد دیگر را به علی بن ابی طالب تفسیر کرده است. در روایت دیگر آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از خانه خارج شد در حالی که دستش روی مردی دیگر بود. و در روایتی که جز مسلم نقل کرده اند آمده است: پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی خارج شد که بین دو مرد بود که یکی از آن دو اسامة بن زید بود.

البته راه هماهنگ کردن و جمع نمودن این روایت ها با یکدیگر این گونه است: آن ها به نوبت دست مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را می گرفتند، يك بار این و بار دیگر آن و آن دیگری، و در این کار با یکدیگر رقابت می کردند. اینان همان مردان بزرگی از خاصان اهل بیت آن حضرت بودند و عباس بیشتر ملازم آن حضرت بود و دست مبارکش را می گرفت. و یا این که يك دست مبارک حضرتش را می گرفت و دیگران به نوبت دست دیگر آن حضرت را می گرفتند و به جهت سن عباس و این که عموی آن حضرت بود و علت های دیگر، او را این گونه گرامی داشتند که دائم دست پیامبر صلی الله علیه وآله در دست او بود. به همین خاطر عایشه او را با اسم یاد کرده و مرد دیگر را مبهم آورده است!! [زیرا هیچ يك از سه نفر در تمام راه و در بیشتر آن با پیامبر صلی الله علیه وآله همراه نبودند، بر خلاف عباس. والله اعلم.^۱

این قضیه را شارح بخاری نیز به گونه دیگر نقل کرده است. وی می نویسد:

در خبر دیگری که نزد ابن خزیمه از سالم بن عبید نقل شده آمده است: در این هنگام بریره و مردی دیگر را آوردند و پیامبر صلی الله علیه وآله به آن دو تکیه کرد و برای نماز خارج شد.^۲

ملاحظه می کنید که در تمامی این سندها «مرد دیگر» ذکر نشده است. از این رو تووی ناگزیر شده که توجیهی برای آن ذکر کند. وی راه جمع بین روایات را بیان کرده تا هیچ يك از آن ها از اعتبار ساقط نشود! بعد از این که معلوم است که این قضیه، يك قضیه بیش نبوده است.

ابوحاتم این قضیه را چنین روایت کرده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حالی از خانه خارج شد که در میان دو زن بود.

آن گاه ابوحاتم این دو روایت را این گونه جمع کرده است: پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که بین دو زن تکیه کرده بود تا در خانه آمد، و از دم در، علی علیه السلام و عباس آن حضرت را گرفتند و به داخل مسجد بردند.^۳

اما روایت خروج پیامبر بین دو زن، خطایی است که از ذهبی نیز صادر شده است.^۴

۱. المنهاج، شرح صحیح مسلم: ۴ / ۱۱۷.

۲. عمدة القاری: ۵ / ۱۸۸.

۳. عمدة القاری: ۵ / ۱۸۸.

۴. همان: ۱۹۰.

عینی (شارح بخاری) با تعبیر «و بعضی از مردم گمان کردند» به جمعی که نَووی برگزیده اشاره کرده و پس از اشکال بر آن می گوید: بین مسجد و خانه پیامبر فاصله ای نبود که نیازی به نوبت بندی باشد.

آن گاه اشکال را این گونه پاسخ می دهد: احتمال دارد که نوبت بندی به جهت زیادی احترام به پیامبر صلی الله علیه وآله و یا برای تبرک جستن از دست مبارکش باشد.^۱

از عبارت عینی (و بعضی از مردم گمان کردند)؛ همچنین از اشکال و جواب وی، احساس می کنیم که او توجیه نَووی را نپسندیده است. ابن حجر نیز سخن نَووی را نپسندیده و همان گونه که به زودی بیان خواهیم کرد، ابن حجر سخن نَووی را ردّ می کند، آن جا که از معمر روایت می کند که «عایشه از او (امیرالمؤمنین علیه السلام) دل خوشی نداشت».

و آن جا که از زُهری روایت می کند که می گوید: «ولی عایشه نمی توانست از او (امیرالمؤمنین علیه السلام) به خوبی یاد کند».

حقیقت مطلب

بعد از نقل توجیحات گوناگون از شارحان روایت، روشن می شود که حقیقت امر این است که این قضیه، يك قضیه بیش نیست، و منظور از «مرد دیگر» همان علی علیه السلام است «ولی عایشه نمی توانست از او به خوبی یاد کند». بنا بر این اشکال توجیه نَووی روشن شد.

عینی نیز روایت معمر و زُهری را ذکر کرده و می گوید:

«یکی از علما گوید: این روایت در ردّ کسانی است که پنداشتند عایشه فرد دوم را مبهم بیان کرده؛ زیرا که دستگیری آن فرد در تمام راه و در بخش زیادی از آن، معین نبوده است».

عینی در ادامه گوید: او با این کلام، به ردّ بر توجیه نَووی اشاره کرده، ولی به خاطر توجه به او و دفاع از او، نامش را به صراحت بیان نکرده است.^۲

در پاسخ این توجیه می گوئیم: عینی نیز نه اسم گوینده مطلب را ذکر کرده، در حالی که او همان ابن حجر است، و نه عین عبارتش را؛ چرا که آن جمله شدت و حدت داشت. البته ما آن را به طور کامل ذکر خواهیم کرد.

از طرفی عینی، علاوه بر این که به نام نَووی تصریح نکرده، به نام کرمانی نیز تصریح ننموده است، و فقط در این جا به این مطلب اکتفا کرده و گوید: «تحقیر و عداوتی در کار نبود و عایشه مبرای از این است»^۳.

اکنون عبارت عینی را بعد از دو روایت معمر و زُهری نقل می نمایم. وی می نویسد:

۱. همان: ۱۸۸.

۲. عمدة القاری: ۵ / ۱۹۲.

۳. الكواكب الدراری: ۵ / ۵۲.

«این مطلب در ردّ کسی است که با زیرکی می گوید: جایز نیست که در مورد عایشه این گونه گمان شود. همچنین در ردّ کسی است که گمان می کند که عایشه فرد دوم را مبهم آورده؛ چرا که در تمام مسیر يك فرد معینی نبوده، بلکه به نوبت عوض می شدند و در همه آن مسیر نیز مرد دیگر همان عباس بود، و این ویژگی نیز به خاطر تکریم و بزرگداشت او بود. و این سخن توهمی بیش نیست و حقیقت، خلاف آن است؛ زیرا عباس در همه روایات صحیح اعتراف کرده که فرد نامعین، همان علی علیه السلام است؛ پس سخن او مورد قبول است و خدا داناتر است»^۱.

روشن است که تعصّب گروهی از اهل تسنّن به عایشه، وادارشان می کند که آن چه در روایت معمر و زهّری آمده است منکر شوند. ابن حجر با صحیح دانستن آن انکار، در پاسخ آنان می گوید: کرمانی از این مطلب اضافه آگاهی نداشته است، به همین جهت از آن با عبارت زشتی تعبیر کرده است.^۲

۸ . حدیث نماز پیامبر پشت سر ابوبکر!

یکی دیگر از وجوه کذب داستان نماز ابوبکر به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، حدیثی است که در این راستا ساخته شده است. در این حدیث آمده است که پیامبر به ابوبکر اقتدا کرد! این حدیث علاوه بر این که از ریشه کذب و دروغ است — همان طور که خواهد آمد — دلیل دیگری است که اصل قضیه — یعنی دستور پیامبر به ابوبکر برای نماز — دروغی بیش نیست. البتّه ما در مراحل بعدی آن را توضیح خواهیم داد.

۹ . فردی که قرائت بهتری دارد واجب است مقدم شود

با توجه به این که در فقه بیان شده که اگر دو فرد امام جماعت باشند، باید فردی که قرائت بهتری دارد مقدم شود؛ بنا بر این حدیث امر به نماز از طرف پیامبر صلی الله علیه وآله، با آن چه که از آن حضرت ثابت شده که اگر همه در قرائت مساوی باشند، باید کسی که قرائت بهتری دارد مقدم شود، منافات دارد. در این زمینه در کتاب های صحیح، احادیث زیادی نقل شده که بیان گر این معنا هستند. بخاری بخشی را با عنوان «باب آن گاه که نماز گزاران در قرائت مساوی باشند، باید مسن ترین آن ها امامت کند»^۳ مطرح کرده است.

منافات بدین جهت است که به اتفاق علما، قرائت ابوبکر از همه بهتر نبوده است و همین مورد نیز از موارد مشکلی است که گفتار علما و دانشمندان در مورد آن مضطرب و دگرگون است.

۱ . فتح الباری: ۲ / ۱۹۸ .

۲ . همان .

۳ . صحیح بخاری: ۱ / ۲۴۲ .

عینی، شارح بخاری در این زمینه می نویسد: علما و دانشمندان درباره این که چه کسی به امامت شایسته تر است اختلاف نظر دارند. گروهی گفته اند: «فقیه ترین آن ها». ابوحنیفه، مالک و بیشتر علما بر این باورند.

گروهی دیگر همچون: ابویوسف، احمد بن حنبل و اسحاق گفته اند: «آن که قرائتش از همه بهتر است». آن گاه عینی از این اشکال این گونه جواب می دهد: این دو مطلب با هم متعارض نیستند؛ زیرا به زحمت می توان يك قاری پیدا کرد که فقیه نباشد.

وی در ادامه می گوید: برخی از علما این گونه پاسخ داده اند: انتخاب کسی که قرائتش از همه بهتر است، مربوط به امام جماعت صدر اسلام است.^۱

ابن حجر عسقلانی نیز در این زمینه اظهار نظر کرده است. وی در شرح صحیح بخاری می گوید: این عنوان برگرفته از حدیثی است که مسلم از روایت ابومسعود انصاری — که به صورت مرفوعه نقل کرده است — آورده است. ابن ابی حاتم در کتاب *علل* از پدرش نقل می کند که شعبه در صحّت این حدیث توقّف می کرد؛ ولی این حدیث به طور خلاصه — طبق نظر بخاری — شایستگی استدلال دارد. از طرفی در این حدیث، برخی کلمه «افقرء» را به «افقه» تفسیر کرده اند. یعنی کسی که فقاقت او بهتر است و برخی دیگر این کلمه را بر ظاهر آن — که همان بهتر بودن قرائت است — باقی گذاشته اند.

و به حسب همین اختلافات، فقها نیز در این مورد اختلاف نظر دارند. نووی گوید: اصحاب ما گویند: فقیه ترین فرد بر کسی که قرائت بهتری دارد مقدم می شود و به همین جهت پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر را برای نماز از دیگران مقدم داشت، با این که پیامبر تصریح کرد که دیگران از او قرائت بهتری دارند.

ابن حجر می افزاید: گویی منظور نووی از این تصریح، حدیث «أَقْرؤُكُمْ أُبَيٌّ؛ بهترین قاری شما ابی بن کعب است»، می باشد. آن گاه نووی گوید: از این حدیث به این صورت پاسخ داده اند که بهترین قاری از صحابه همان فقیه ترین بوده است.

ابن حجر در ادامه می نویسد: از این جواب نووی لازم می آید کسی که پیامبر صلی الله علیه وآله تصریح کرده که در قرائت از ابوبکر بهتر است، در فقه نیز از ابوبکر فقیه تر باشد؛ در نتیجه استدلال به مقدم داشتن ابوبکر به جهت افقه بودنش، فاسد و باطل می شود.

ابن حجر در ادامه می افزاید: آن گاه نووی پس از این مطلب می گوید: این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث ابومسعود فرموده که «اگر نمازگزاران در قرائت مساوی بودند؛ پس عالم ترین آن ها به سنت امام

۱. عمدة القاری: ۵ / ۲۰۳.

شود، و اگر در سنت نیز مساوی بودند، پیشی گیرنده ترین آن‌ها در هجرت امام شود» بیان گر این است که به طور مطلق باید کسی که قرائت بهتری دارد، مقدم شود.

ابن حجر پس از نقل سخن نووی می گوید: این مطلب واضح است؛ چرا که دو سخن مغایرت دارند.^۱

بررسی اقوال دیگرگون

آری، اختلافات و چاره جویی‌هایی را که علمای اهل تسنن در این موضوع ارائه داده اند خوب ملاحظه کنید. همه این چاره جویی‌ها بهترین دلیل بر ناتوانی آن‌ها در حل اشکال است، و گرنه چه وجهی وجود دارد که حدیث «پیش نماز کردن بهترین قاری» فقط بر صدر اسلام حمل شود؟! یا برای چه حدیث بر افقه بودن حمل شود؟! و آیا به راستی ابوبکر افقه بود؟!!

اما وجه دیگری را نووی به اصحابش نسبت داده است که ابن حجر آن را رد کرده است و در نتیجه خواهیم دید که همان اصحاب، یا به وجوب تقدیم بهترین قاری اعتراف می کنند یا ساکت می مانند! به تحقیق آن چه که در دو کتاب بخاری و مسلم در آن اتفاق نظر شده این است که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن نماز، امام جماعت بود. در دیگر منابع نیز این گونه آمده است... این نخستین گروه از روایاتی است که به این مطلب تصریح کرده اند.

در گروه دیگری از روایات امام جماعت بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله به صورت اجمال نقل شده است؛ مانند حدیث نسائی که در آن آمده است:

پیامبر صلی الله علیه وآله جلوی ابوبکر بود و نشسته نماز خواند، و ابوبکر برای مردم نماز می خواند و مردم پشت سر ابوبکر بودند.

در روایت دیگری که ابن ماجه نقل می کند چنین است:

سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و کنار ابوبکر نشست تا ابوبکر نمازش را تمام کرد.

گروه سوم روایاتی هستند که پیرامون نماز خواندن پیامبر پشت سر ابوبکر ظاهر یا صریح هستند؛ مانند حدیث نسائی و احمد که چنین نقل می کنند:

همانا ابوبکر برای مردم نماز خواند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در صف نماز گزاران بود[!]

در حدیث احمد بن حنبل آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله پشت سر ابوبکر در حال نشسته نماز خواند[!]

و همچنین از او چنین آمده است: پیامبر صلی الله علیه وآله، در حال نشسته پشت سر ابوبکر نماز خواند[!]

۱ . فتح الباری: ۲ / ۲۱۷ و ۲۱۸.

و همین جهت های متفاوت برای شارحان مشکل ایجاد کرده است، به گونه ای که گفتارشان مضطرب و دگرگون و اقوالشان مختلف و متفاوت شده است. ابن حجر به این روایات اشاره کرده و می گوید: اختلاف در این روایات شدید است.^۱

در این راستا، ابن جوزی و گروهی دیگر، روایاتی را که نشان می دهد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پشت سر ابوبکر نماز خوانده است — با توجه به ضعف سندشان، و اعراض بخاری و مسلم از نقل آن ها — بی اعتبار دانسته اند.^۲

ابن عبدالبر گوید: طبق روایات صحیح پیامبر صلی الله علیه وآله در نماز امام جماعت بود.^۳

نَوَوی شارح صحیح مسلم می نویسد:

گرچه بنا بر پندار برخی از علما، ابوبکر پیش نماز بود و پیامبر صلی الله علیه وآله به او اقتدا کرد؛ ولی درست این است که پیامبر پیش نماز بود. این مطلب را مسلم نیز ذکر کرده است.^۴

ما این قول را از دو محور مورد اشکال قرار می دهیم:

۱. اگر دلیل ردّ این روایت ضعف سند باشد؛ پس روشن شد که همه روایاتی که بیان گر فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به ابوبکر برای نماز هستند ضعیفند.

۲. اگر دلیل ردّ آن روی گردانی بخاری و مسلم است؛ پس نزد محققان ثابت شده که روی گردانی آن دو از حدیث، موجب ضعف آن نمی شود؛ هم چنان که نقل کردن حدیث توسط آن دو نیز موجب پذیرش آن نخواهد بود.

آری، هم مخالفان ابن جوزی و هم طرفدارانش این مطلب را قبول دارند.

در مقابل قول نخست، عبدالمغیث بن زهیر و گروهی دیگر می گویند: با توجه به احادیث صریح در این مطلب، ابوبکر امام جماعت بود.

ضیاء مقدسی و ابن ناصر می گویند: هم صحیح است و هم ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران بیماریش — که به سبب آن وفات یافت — سه بار پشت سر ابوبکر نماز خواند، در حالی که به او اقتدا کرده بود[!] این مطلب را جز نادانی که هیچ علمی به روایت ندارد انکار نمی کند.^۵

۱. فتح الباری: ۲ / ۱۹۷.

۲. ابن جوزی رساله ای در این باب دارد که آن را «آفت اصحاب حدیث» نام نهاده. ما آن را برای نخستین بار با مقدمه و باورقی هایی مهم در سال ۱۳۹۸ هـ منتشر کردیم.

۳. عمدة القاری: ۵ / ۱۹۱.

۴. المنهاج، شرح صحیح مسلم: ۴ / ۱۱۳.

۵. عمدة القاری: ۵ / ۱۹۱. عبدالمغیث در این باب رساله ای دارد که ابن جوزی آن را با رساله «آفة اصحاب الحدیث» ردّ کرده است.

اشکال این قول این است که جداً این احادیث، احادیث بسیار ضعیفی هستند و مهم ترین حدیثی که در این زمینه نقل شده، حدیثی است که شبابه بن سوار آن را روایت کرده است. همو که فردی مدلس است و محققان او را مورد طعن قرار داده اند. افزون بر این که گفتار آن دو (ضیاء مقدسی و ابن ناصر) که گفتند «پیامبر سه مرتبه پشت سر ابوبکر نماز خواند»، با سخن بعضی دیگر که گفتند «خواندن نماز دو مرتبه بوده» تعارض دارد و ابن حبان این مطلب را قاطعانه بیان کرده است.^۱

از طرفی متهم ساختن منکرین این قول به جهل و نادانی نیز تعصبی بیش نیست.

قول سوم از آن عینی و گروهی دیگر است. اینان معتقدند که طریق جمع این اختلاف عبارات به این است که بگوییم: واقعه متعدّد بوده است. عینی در این مورد چنین می نگارد:

حدیث عایشه به طُرُق زیادی در صحیحین و دیگر کتاب ها روایت شده است. در این حدیث اضطراب و اختلافی دیده می شود که باعث عیب آن نمی گردد.

بیهقی گوید: در احادیث عایشه تعارضی وجود ندارد؛ زیرا نمازی که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن امام بود، نماز ظهر روز شنبه یا یکشنبه بود، و نمازی که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن مأموم بود، نماز صبح روز دوشنبه و آخرین نمازی بود که آن حضرت خواند و بعد از آن از دار دنیا رفت.

نعیم بن ابی هند نیز در این باره اظهار نظر کرده و می گوید:

اخباری که پیرامون این جریان وارد شده، همگی صحیح است و در آن ها هیچ تعارضی نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله در آن بیماری که به سبب آن وفات یافت، دو نماز در مسجد خواند که در یکی امام بود و در دیگری مأموم!^[۲]

ما این قول را از سه محور بررسی و نقد می نماییم:

نخست. کلام بیهقی در جمع بین روایات نیز مضطرب و دگرگون است. به راستی آیا او نمی داند که نمازی که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن امام بود، نماز ظهر روز شنبه بود یا روز یکشنبه؟

گویی برای او فقط این مهم است که پیامبر صلی الله علیه وآله را در نماز آخر — روز دوشنبه — مأموم قرار دهد تا از امامت صغری، امامت کبری را برای ابوبکر ثابت نماید!

دوم. نعیم بن ابی هند — کسی که به صحت همه اخبار حکم کرد و به خاطر جاهل بودنش به واقعه، بدون این که یکی را تعیین کند، (مانند بیهقی) بین روایات را با تعدّد واقعه جمع کرده است — مردی است که عالمان رجالی او را تضعیف کرده و مورد طعن و عیب قرار داده اند و نمی توان به کلامش تکیه کرد؛ چنانچه در جای خود اشاره شد.

۱. همان.

۲. عمدة القاری: ۵ / ۱۹۱.

سوم. عینی به وجود اضطراب و دگرگونی در حدیث عایشه اعتراف کرده است. ابن حجر نیز به آن اعتراف نموده و پس از آن اختلاف را ذکر کرده است. این کار در ظاهر نشانه این است که او مطلب را به حال خود رها کرده و وجه خاصی را اختیار نکرده است.

عینی پس از آن افزوده است: در این مورد، روایاتی که به نقل از صحابه — جز عایشه — نقل شده گوناگون و مختلف است؛ زیرا که در حدیث ابن عباس آمده است: ابوبکر مأموم بود. و در حدیث انس آمده است: ابوبکر امام بود. این حدیث را ترمذی و دیگران نقل کرده اند.^۱

حقیقت مطلب

با توجه به تحقیقی که انجام یافته همانا این قضیه، يك قضیه بیش نبوده است و متعدّد نیست؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن واقعه از خانه به سمت مسجد خارج شد و ابوبکر را از محراب کنار زد و شخص حضرتش برای مردم نماز خواند. در این واقعه پیامبر صلی الله علیه وآله امام بود و ابوبکر مأموم. پیش تر نیز خود ایشان در مدینه با مسلمانان نماز می گزارد و در صورت نتوانستن، فرد دیگری با آنان نماز می خواند.

این همان صورت حقیقی مطلب است که با تحقیق در وجوه ذکر شده، متن اخبار، تناقضات علمای اهل سنت و توجه به جریاناتی که پیرامون قصه بود، به آن دست یافتیم. ما در بررسی های بعدی یافتیم که امام شافعی نیز به این مطلبی که ما به آن رسیده ایم تصریح می کند. ابن حجر در این مورد گوید:

شافعی به صراحت بیان می دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله برای مردم در دوران بیماریش — که به سبب آن وفات یافت — نماز نخواند مگر يك بار، و آن همان نمازی بود که در حال نشسته خواند و ابوبکر در آن نماز، ابتدا امام بود، ولی پس از آن مأموم شد که صدای تکبیر را به گوش مردم می رساند.^۲

در این صورت ابوبکر در جایگاه پیامبر صلی الله علیه وآله، جز يك نماز نخوانده که همان آخرین نماز پیامبر صلی الله علیه وآله بود که در آن مأموم شده است.

بنا بر این، مطلبی که شافعی به آن تصریح کرده است که ابوبکر «مأموم شد به طوری که صدای تکبیر را به گوش مردم می رساند»، برای بسیاری از اهل تسنن سخت و دشوار آمده است. از این رو در روایت و بیان واقعیت حال، از هوای نفسشان پیروی کردند. اکنون به تفاوت بین عبارت شافعی و عباراتی شبیه به آن که در بعضی اخبار آمده بنگریم. برخی این گونه گوید: ابوبکر به رسول خدا صلی الله علیه وآله اقتدا کرد، در حالی که ایشان نشسته بود و مردم به ابوبکر اقتدا کردند.

دیگری گوید: ابوبکر ایستاده نماز می خواند، و رسول خدا نشسته بود در حالی که ابوبکر به رسول خدا صلی الله علیه وآله اقتدا می کرد و مردم به ابوبکر.

۱. فتح الباری: ۲ / ۱۹۷ و ۱۹۸.

۲. فتح الباری: ۲ / ۲۲۲ و ۲۲۳.

آن دیگری گوید: پیامبر نشسته نماز خواند، در حالی که ابوبکر برای مردم نماز خواند و مردم پشت سر ابوبکر بودند.

آن یکی گوید: ابوبکر به پیامبر اقتدا کرد و مردم به ابوبکر.

آخرین فرد گوید: رسول خدا آمد و کنار ابوبکر نشست تا ابوبکر نمازش را تمام کرد.

افرادی که این قضیه را چنین نقل می کنند، هدفشان این است که نوعی امامت را برای ابوبکر — به پندار خود — به اثبات برسانند! در این صورت، سخنان آن ها به طور طبیعی و عملاً مضطرب و مشوش خواهد شد! و به طور قطع این توهم ایجاد خواهد شد.

از طرفی آن سان که اشاره شد، شارحان نیز درباره این جریان اختلاف کرده اند و گروهی از آن ها به غلط برخی از فروع فقهی — مانند صحیح بودن اقتدا به دو امام — را مطرح کرده و آن را پذیرفته اند!

در این زمینه بخاری بابی را تحت عنوان: «باب اقتدای شخص به امام و اقتدا کردن مردم به آن شخص» گشوده و آن حدیث را از عایشه ذکر نموده که در آن آمده است: رسول خدا نشسته نماز می خواند و ابوبکر به رسول خدا اقتدا کرده بود و مردم به ابوبکر.^۱

عینی پس از نقل این حدیث می گوید: به اعمش گفته شد: آیا پیامبر صلی الله علیه وآله نماز می خواند و ابوبکر به او اقتدا کرد و مردم به ابوبکر؟

اعمش با سر پاسخ داد: آری!

عینی در ادامه گوید: شعی نیز با این روایت، به جایز بودن اقتدای مأمومین به یکدیگر استدلال کرده است. این مطلب را طبری نیز اختیار کرده است و بخاری نیز به آن اشاره کرده است، که — إن شاء الله — بیان خواهد شد. البته این مطلب رد شده است؛ چرا که ابوبکر مکبر و رساننده صدا بوده و در این صورت، معنای اقتدا، اقتدای ابوبکر به صدای پیامبر بوده است. به دلیل این که آن حضرت نشسته بود و ابوبکر ایستاده؛ در نتیجه بعضی از افعال آن بزرگوار بر بعضی از مأمومین پوشیده بوده است. به همین جهت ابوبکر در حق آن ها مانند امام بود.^۲

از این رو می بینیم جلال الدین سیوطی، این حدیث را در شرح الموطأ این گونه شرح کرده است:

منظور این است که مردم به وسیله ابوبکر افعال نماز پیامبر صلی الله علیه وآله را درمی یافتند؛ چرا که صدای پیامبر به خاطر آهسته بودنش به گوش مردم نمی رسید؛ پس ابوبکر آن را به گوش مردم می رساند.^۳

۱. صحیح بخاری: ۱ / ۲۵۲، کتاب جماعت و امامت، باب اقتدای شخص به امام و اقتدای مردم به آن شخص، حدیث ۶۸۱.

۲. عمدة القاری: ۵ / ۱۹۰.

۳. تنویر الحوالم، شرح الموطأ مالک: ۱ / ۱۵۶.

گواه بر این مطلب، حدیثی است که پیش از این از جابر نقل شد. جابر گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله بیمار شد. پس ما پشت سر آن حضرت نماز خواندیم، در حالی که نشسته بود، ابوبکر تکبیر ایشان را به گوش مردم می رساند.

بخاری نیز بابی را تحت عنوان «باب کسی که تکبیر امام را به گوش مردم می رساند» گشوده و این حدیث را ذیل آن نقل کرده است!^۱

۱۰. جایز نیست کسی بر پیامبر مقدم شود

آن چه تا کنون در وجوه دروغ بودن این داستان بیان شد، همه با چشم پوشی از این است که بر احدی جایز نیست که بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مقدم شود؛ ولی با نگرش به این قاعده مسلم و قطعی — از نظر کتاب و سنت — همه احادیث این جریان باطل می شود.

به راستی بزرگان فقها بر این قاعده تأکید دارند؛ از جمله آنان امام مالکی ها و پیروان اوست. و از قاضی عیاض نقل شده که گوید: این قاعده، از مالک و گروهی از اصحابش معروف است. همچنین وی گوید: این سخن شایسته ترین سخنان است.^۲

حلی بعد از نقل حدیث (عقب رفتن ابوبکر از جایگاه خود) می گوید: قاضی عیاض با استناد به این حدیث استدلال کرده است که بر کسی جایز نیست که بر پیامبر صلی الله علیه وآله امامت کند؛ زیرا مقدم بودن بر آن حضرت صحیح نیست، چه در نماز و چه در غیر آن. نه با عذر و نه بدون عذر؛ چرا که خداوند، مؤمنان را از آن نمی فرموده است و کسی نمی تواند شفیع پیامبر باشد؛ چرا که آن حضرت فرمود:

أُمَّتْكُمْ شَفَاؤُكُمْ.

امامان شما، شفیعان شما هستند.

به این ترتیب نیازمندیم که درباره اقتدای پیامبر — در يك ركعت نماز — بر عبدالرحمان بن عوف نیز پاسخ دهیم که پاسخ آن خواهد آمد.^۳

در توضیح سخن قاضی می گوئیم: او با این سخنش که می گوید: «خداوند، مؤمنان را از مقدم شدن بر پیامبر صلی الله علیه وآله نمی فرموده» اشاره می کند به فرمایش خداوند عزوجل که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.^۴

۱. صحیح بخاری: ۱ / ۲۵۱، کتاب جماعت و امامت، باب کسی که تکبیر امام را به گوش مردم می رساند، حدیث ۶۸۰.

۲. نیل الأوطار: ۳ / ۱۸۲.

۳. السیرة الحلییه: ۳ / ۳۶۵.

۴. سوره حجرات: ۴۹ : ۱۰.

ای کسانی که ایمان آورده اید! بر خدا و رسولش پیشی نگیرید.

البته قاضی عیاض — آن سان که در فتح الباری آمده است — در این مورد، از امامش مالک بن انس پیروی کرده است.^۱

دیدگاه ابن عربی مالکی

با این وجود به طور جدی، سخن ابن عربی مالکی شگفت انگیز است. وی در ضمن مسائلی می نویسد:

مسأله پنجم. گفتار خداوند متعال است که می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.

ای کسانی که ایمان آورده اید! بر خدا و رسولش پیشی نگیرید.

این آیه در بیان اصلی در عدم اعتراض به سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله، و جوب پیروی از ایشان و اقتدا به آن حضرت است. به همین جهت پیامبر صلی الله علیه وآله در ایام بیماریش فرمود: به ابوبکر بگوئید برای مردم نماز بخواند.

عایشه به حفصه گفت: به او بگو: ابوبکر مردی دل نازک است؛ اگر در جایگاه شما بایستد، مردم از فرط گریه صدایش را نمی شنوند. پس به علی بگو^۲ برای مردم نماز بخواند.

پیامبر فرمود: شما همچون زنان مصر در زمان یوسف به دنبال خواسته خود هستید. به ابوبکر بگوئید برای مردم نماز بخواند[!]

منظور آن حضرت از این که «شما همچون زنان مصر در زمان یوسف هستید» این است که شما فتنه گرید که از کار جایز، به کار غیر جایز رو می کنید.^۳

۱. فتح الباری: ۲ / ۲۲۳.

۲. این حدیث به سه لفظ بیان شده است:

۱. «به دیگری بگو»؛

۲. «به عمر بگو»؛

۳. «به علی بگو».

و این از جمله تعارضات زیاد موجود بین متون این جریان واحد است! ولی ما به خاطر بیم از طولانی شدن بحث، از پرداختن به آن چشم پوشی می کنیم. در عین حال گریزی نیست که امر عجیب تری از این مرد — یعنی ابن عربی مالکی — را بیان کنیم و آن تعارضی است بین این نقل از کتاب احکام القرآن، و کتاب دیگرش العواصم من القواصم: ۱۹۲. وی در آن جا که در سیاق ردّ و طعن بر شیعه امامیه است می گوید:

«از این گفته شیعه تعجب نکنید. آن ها می گویند: پیامبر با آن ها مدارا می کرد و آن ها را در نفاق و تقیه کمک می کرد. مگر فراموش کرده ای این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله را هنگامی که سخن عایشه را شنید که می گوید: به عمر بگوئید برای مردم نماز بخواند، فرمود: شما همچون زنان مصر در زمان یوسف هستید، به ابوبکر بگوئید برای مردم نماز بخواند».

۳. احکام القرآن: ۴ / ۱۴۵.

آری، ابن عربی به خوبی می‌داند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با این سخن خود که «شما زنان همچون زنان مصر در زمان یوسف هستید» آن دو زن را فقط به خاطر فتنه‌گری که داشتند به زنان زمان یوسف تشبیه کرده‌اند؛ در نتیجه او حدیث را از عبارت «به عمر بگو» به عبارت «به علی بگو» تحریف کرده است تا از نظر او، تشبیه شدن آن دو زن به زنان زمان یوسف کامل شود؛ چرا که آن دو می‌خواستند امر جایز را «که همان نماز ابوبکر است» به امر غیر جایز «که همان نماز علی است» برگردانند. بنا بر این، همه احادیث این مسئله باطل است.

بطلان احادیثی که بیان‌گر نماز پیامبر صلی الله علیه وآله پشت سر ابوبکر هستند، خیلی واضح و روشن است. اما بطلان احادیثی که دلالت دارند که پیامبر صلی الله علیه وآله امام بود نیز واضح است؛ زیرا طبق این احادیث، ابوبکر پیوسته در نماز بوده است و بنا بر روایت صحیحی — پیرامون نماز خواندن او برای مسلمانان — هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آشتی دادن به نزد قبیله بنی عمرو بن عوف رفتند، هنگامی که حضرتش در میان آن قبیله حاضر شد ابوبکر مشغول نماز بود، در این موقع ابوبکر «عقب رفت» و گفت: بر ابن ابی قحافه روا نیست که پیش روی رسول خدا نماز بخواند.

اکنون متن این حدیث را از سهل بن سعد ساعدی ملاحظه کنید. سهل ساعدی گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله به نزد قبیله بنی عمرو بن عوف رفت تا بین آن‌ها آشتی دهد. وقت نماز فرا رسید. مؤذن نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا برای مردم نماز می‌خوانی که اقامه را بخوانم؟
گفت: آری.

سپس ابوبکر نماز خواند.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند، در حالی که مردم مشغول نماز بودند. پیامبر صلی الله علیه وآله از صف‌ها عبور کرد تا در صف نخست ایستاد. مردم دست زدند تا آمدن پیامبر را به ابوبکر بفهمانند؛ ولی ابوبکر همچنان مشغول نماز بود و رو برنگرداند.

وقتی مردم زیاد دست زدند، ابوبکر رو برگرداند[!] و رسول خدا صلی الله علیه وآله را دید. رسول خدا به او اشاره کرد که در حایت بمان. ابوبکر دستانش را بلند کرد و خدا را به خاطر آن دستوری که رسول خدا صلی الله علیه وآله به او داد ستایش کرد[!]. سپس ابوبکر عقب رفت تا در صف نمازگزاران قرار گرفت و رسول خدا جلو ایستاد و نماز خواند.

هنگامی که نماز تمام شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای ابوبکر، زمانی که به تو دستور دادم، چه چیز مانع تو شد که در همان حال بمانی؟

ابوبکر عرض کرد: برای ابن ابی قحافه جایز نیست که جلوتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز بخواند.

ابن حجر به این تعارض توجه کرده است؛ از این رو در شرح حدیث این گونه می نویسد:
ابوبکر نماز خواند؛ یعنی: نماز را شروع کرد.

در عبارت عبدالعزیز مذکور این گونه آمده است: ابوبکر جلو ایستاد و تکبیر گفت.
و در روایت مسعودی از ابن حازم این گونه نقل شده است: ابوبکر نماز را شروع کرد.
طبرانی نیز این گونه آورده است.

با این بیان، به فرق بین دو جایگاه پاسخ داده می شود، به گونه ای که در آن جا ابوبکر از ادامه امامت جماعت امتناع ورزید؛ ولی در ایام بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله امامت را ادامه داد؛ به این بیان که در آن روز پیامبر رکعت دوم از نماز صبح را پشت سر او خواند[!]. — چنانچه موسی بن عُقْبَه در المغازی به این مطلب تصریح کرده است — گویی وقتی که بخش بیشتری از نماز خوانده شود، خوب است که امام، امامت جماعت را ادامه دهد و آن جایی که جز مقداری اندک از نماز نگذشته، امامت را ادامه ندهد.^۱

به راستی این ادعا از ابن حجر خیلی عجیب است؛ زیرا در احادیث پیشین آمده است: «ابوبکر نماز خواند»؛ همان طور که در این حدیث نیز چنین آمده است؛ همان حدیثی که آن را به «یعنی ابوبکر نماز را شروع کرد» تفسیر نمود. برای آگاهی بیشتر می توان به حدیث یکم و هفتم از احادیثی که در صحیح بخاری نقل شده مراجعه کرد.

فراتر این که در بعضی از آن احادیث آمده است:

«هنگامی که ابوبکر مشغول نماز شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله در خود احساس راحتی و سبکی کرد». به حدیث هشتم از احادیث بخاری مراجعه کنید.

ولی برخی از دروغ گویان نیز درباره این حدیث چنین روایت کرده اند: رسول خدا صلی الله علیه وآله پشت سر ابوبکر نماز خواند!

هیثمی در ذیل این روایت می نویسد:

این روایت را طبرانی نقل کرده و در سندش عبدالله بن جعفر بن نجیح وجود دارد که او از نظر نقل حدیث جداً ضعیف است.^۲

بنا بر این روشن شد که نه برای ابوبکر؛ بلکه برای هیچ يك از افراد امت جایز نیست که جلوتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله بایستند، چه در نماز و چه در بقیه امور.

۱ . فتح الباری: ۲ / ۲۱۴ .

۲ . مجمع الزوائد: ۵ / ۳۳۰، کتاب خلافت، باب خلفای چهارگانه، حدیث ۸۹۳۳ .

۱۱. سخنرانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعد از نماز

آن گاه که این جریان اتفاق افتاد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، در حالی که به علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه کرده بود، برخاست تا بر فراز منبر قرار گرفت و در حالی که دستاری بر سر بسته بود بر روی منبر نشست، سپس حمد خدا گفته، او را ستایش کرد و مردم را به کتاب و عترتش؛ اهل بیتش سفارش نمود و آن ها را از رقابت و نزاع و بغض و نفرت داشتن از یکدیگر باز داشت و با آن ها خداحافظی کرد.^۱

۱۲. دیدگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره این قضیه

آن گاه که متن اخبار و دلالت آن ها را ملاحظه کردیم، دیدیم که بین اخبار تعارض و اختلاف وجود دارد و به نوعی دروغ پردازی شده است، و با توجه به این که يك قضیه بیش نبوده، در عین حال هیچ راه صحیحی برای جمع بین آن ها وجود ندارد. پس از پژوهش و بررسی به این نتیجه رسیدیم که نماز ابوبکر در دوران بیماری پیامبر صلی الله علیه وآله، به طور قطع به دستور آن حضرت نبوده است.

اکنون برمی گردیم به مولایمان امیر مؤمنان علی علیه السلام تا از طرفی از دیدگاه آن بزرگوار در اصل قضیه آگاه شویم و حضرتش شاهدی بر آن چه ما نتیجه گرفتیم باشند؛ و از طرف دیگر بفهمیم که نماز ابوبکر به دستور چه کسی بوده است؟!

در این زمینه ابن ابی الحدید معتزلی از استادش ابویعقوب بن اسماعیل لمعانی، پیرامون آن چه بین امیر مؤمنان علی علیه السلام و عایشه اتفاق افتاده چنین حکایت کرده است:

هنگامی که بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله شدت یافت، حضرتش لشکر اسامه را حرکت داد و ابوبکر و دیگر بزرگان مهاجران و انصار را در آن لشکر قرار داد، و اطمینان داشت که در آن هنگام علی علیه السلام — در صورتی که برای پیامبر صلی الله علیه وآله اتفاقی افتد — به خلافت خواهد رسید و مطمئن شد که اگر از دنیا برود مدینه از کسانی که بخواهند با علی علیه السلام در امر امامت به نزاع برخیزند خالی خواهد بود. و علی علیه السلام به راحتی و آرامی آن امر را به دست خواهد گرفت و برای او بیعت انجام و تمام خواهد شد؛ از این رو اگر یکی از مخالفان بخواهد خلافت را از او بگیرد، به این راحتی امکان فسخ آن نخواهد بود.

به این ترتیب عایشه کسی را در پی ابوبکر فرستاد و به او اعلام کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می میرد. ابوبکر از جیش اسامه جدا شد و خود را به مدینه رساند و شد آن چه شد و قضیه نماز خواندن ابوبکر با مردم نیز اتفاق افتاد. همان مطالبی که معروف است.

بنا بر این حضرت علی علیه السلام به عایشه نسبت داد که او به بلال — آزاد شده پدرش — دستور داده که به ابوبکر بگوید برای مردم نماز بخواند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله — چنانچه روایت شد — کسی را معین نکرد و فرمود: «باید یکی از مردم برای آن ها نماز بخواند».

۱. جواهر العقدين: ۲۳۴.

آن سان که در خبر وارد شده است، رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که آخرین لحظات زندگی خویش را می گذراند و به حضرت علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه کرده بود، برای خواندن نماز صبح از خانه خارج شد تا این که در محراب ایستاد و پس از خواندن نماز وارد خانه شد و به هنگام بالا آمدن آفتاب رحلت کرد.

از این رو پیامبر روز نماز خواندنش را دلیلی برای برگرداندن امر خلافت به خودش قرار داد و فرمود:

أَيُّكُمْ يَطِيبُ نَفْسًا أَنْ يَتَقَدَّمَ قَدَمَيْنِ قَدَمَهُمَا رَسُولَ اللَّهِ فِي الصَّلَاةِ؟

کدام يك از شما راضی می شود که در نماز بر قدم های رسول خدا مقدم شود؟

اهل سنت خروج رسول خدا صلی الله علیه وآله برای نماز را به کنار زدن ابوبکر حمل نکرده اند؛ بلکه به اهمیت دادن آن حضرت بر نماز — تا آن جا که ممکن باشد — حمل کرده اند.

بر اساس همین نکته با ابوبکر بیعت شد. همان نکته ای که علی علیه السلام آن را مورد اتمام قرار داد که سرآغازش از عایشه بود.

از طرفی حضرت علی علیه السلام همواره این مطلب را در خلوت به اصحابش بسیار تذکر می داد و می فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فقط به جهت انکار این امر و خشم بر عایشه فرمود:

إِنِّكَ لَصَوِيحِبَاتِ يَوْسُفَ.

شما همچون زنان زمان یوسف هستید.

چرا که او و حفصه، به تعیین پدرشان مبادرت ورزیده بودند، و آن حضرت این کار را با خروج از خانه و کنار زدن ابوبکر از محراب تدارك نمود؛ ولی از طرفی به جهت جایگاه قوی عایشه که مردم را به ابوبکر فرا می خواند و زمینه خلافت را برای او فراهم می کرد؛ و از طرف دیگر به جهت تثبیت جایگاه ابوبکر در نفوس مردم، بزرگان مهاجران و انصار که از ابوبکر پیروی کردند؛ این عمل رسول خدا صلی الله علیه وآله فایده ای نداشت و تأثیری نکرد.

ابن ابی الحدید در ادامه می گوید: به استنادم گفتیم: آیا تو می گویی عایشه پدرش را برای نماز معین کرد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را انتخاب نکرده بود؟!

گفت: البته من این را نمی گویم؛ بلکه علی علیه السلام این مطلب را می گفت و تکلیف و وظیفه من غیر از تکلیف و وظیفه اوست. او در آن صحنه حاضر بود؛ ولی من حاضر نبوده ام.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۹ / ۱۹۶ — ۱۹۸.

چکیده پژوهش

به راستی که ما در این پژوهش، مهم ترین و صحیح ترین احادیثی را که در این مورد نقل شده بود، ارائه نمودیم. آن گاه در آغاز، آن ها را از نظر سندی بررسی کردیم؛ در نتیجه هیچ حدیثی را نیافتیم که مورد پذیرش باشد و بتوان در چنین قضیه ای قطعی بدان تکیه کرد؛ زیرا که راویان آن احادیث یا «ضعیف»، یا «مدلس»، یا «ناصبی»، یا «عثمانی» و یا «خارجی» هستند. با این حال بودن این حدیث در صحاح سودی نمی بخشد و پذیرش همه این احادیث فایده ای ندارد.

آن گاه با چشم پوشی از سند آن ها، متن و دلالت آن ها را مورد بررسی قرار دادیم و با توجه به این که این قضیه يك قضیه بیش نبوده و تکرار نشده است — آن سان که شافعی و دیگر بزرگان فقه و حدیث که پیرو سخن او هستند به آن تصریح کرده اند — ما آن احادیث را متناقض و گوناگون یافتیم که یکدیگر را تکذیب می کردند، به گونه ای که هیچ وجه جمعی برای آن ها ممکن نبود.

از طرفی ملاحظه کردیم که دلایل و شواهد خارجی محکم تأکید می کنند که محال است پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ابوبکر دستور دهد که در جایگاه آن حضرت نماز بخواند. بنا بر این خلاصه امر اتفاق افتاده چنین است:

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله بیمار شد، ابوبکر به فرمان آن حضرت غایب بود. وی به همراه اسامه بن زید در سپاه او بود. پیامبر خود برای مسلمانان نماز می خواند تا آن زمان که در آخرین نماز، ضعف و ناتوانی بر آن بزرگوار غلبه کرد و بیماریش شدت یافت و علی علیه السلام را خواست؛ ولی آن حضرت را فرا نخواندند! پیامبر دستور داد که یکی از افرادی که در مدینه بود برای مردم نماز بخواند.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله متوجه شد که ابوبکر برای مردم نماز می خواند — در حالی که به امیر مؤمنان علی علیه السلام و فرد دیگری تکیه کرده بود — در واپسین لحظات زندگی خویش از خانه خارج شد تا ابوبکر را از محراب کنار بزند و خود برای مسلمانان نماز بخواند — نه به خاطر این که به ابوبکر اقتدا کند! — و به این ترتیب برای همگان اعلام کند که نماز ابوبکر به امر او نبوده؛ بلکه به دستور دیگری بوده است!

در پایان از دیدگاه امیر مؤمنان علی علیه السلام آگاهی یافتیم که آن حضرت معتقد بودند که دستور نماز ابوبکر از طرف عایشه بوده است و «علی با حق است و حق با علی»، آن سان که در احایث بسیاری بر این حقیقت بین مسلمانان اتفاق نظر شده است.^۱

۱. سنن ترمذی: ۵ / ۳۹۸، کتاب مناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام، حدیث ۳۷۳۴، المستدرک: ۳ / ۱۳۵، کتاب معرفت صحابه، باب مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، حدیث ۴۶۲۹، جامع الاصول: ۷ / ۱۷۶، کتاب فضائل و مناقب، باب فضائل اجمالی صحابه، حدیث ۶۳۸۲، مجمع الزوائد: ۷ / ۴۷۶ — ۴۷۷، کتاب فتن، باب اتفاقات جنگ جمل و صفین و غیر این دو مورد، حدیث ۱۲۰۳۱، تاریخ بغداد: ۴ / ۳۲۲ و منابعی دیگر.

درود خداوند متعال بر رسول و فرستاده امین او، و بر امیر مؤمنان علی علیه السلام و پیشوایان معصوم او باد،
و تمام حمدها و سپاس ها از آن پروردگار جهانیان است.

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.

۲. فتح البلاغه.

«الف»

۳. أحكام القرآن: ابن العرب مالکی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۶.

۴. إحياء علوم الدّین: ابو حامد غزالی، دار المعرفه، بیروت، لبنان.

۵. الأربعین فی اصول الدّین: فخرالدین رازی، مکتبه کلیات الأزهر، قاهره، مصر، چاپ اول، سال ۱۴۰۶.

۶. الإستیعاب: ابن عبدالبرّ، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۷. الإصابه فی تمييز الصحابه: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

۸. الأنساب: سماعی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۰۸.

«ب»

۹. بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ابن عدیم، دار الفکر، بیروت، لبنان.

«ت»

۱۰. تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۷.

۱۱. تاریخ الطبری: طبری، از منشورات کتابفروشی ارومیّه، قم، ایران.

۱۲. تاریخ الكبير: بخاری، دار الفکر، بیروت، لبنان.

۱۳. تاریخ مدینة دمشق: حافظ ابوالقاسم علی بن حسن معروف به ابن عساکر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۲۱.

۱۴. تحف العقول: ابن شعبه حرّانی، مؤسسه نشر الاسلامی، قم، ایران، چاپ چهارم، سال ۱۴۱۶.

۱۵. تدریب الراوی: جلال الدّین سیوطی، دار الکتب عربی، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۴.

۱۶. تذکرة الحفاظ: ذهی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

۱۷. تقریب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۵.

۱۸. تلخیص الشافی: ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به شیخ طوسی، دار الکتب اسلامیہ، قم، ایران، چاپ سوم، سال ۱۳۹۴.

۱۹. تنویر الحوالمک: جلال الدّین سیوطی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان.

۲۰. تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۵.

«ج»

٢١. جامع الأصول: ابن اثير، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٧.
٢٢. الجرح والتعديل: ابن ابى حاتم رازى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤٢٢.
٢٣. جواهر العقدين: سمهودى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.

«خ»

٢٤. الخصائص: نسائي، مجمع إحياء الثقافة إسلاميّه، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤١٩.

«ر»

٢٥. روضة الواعظين: فتال نيشابورى، منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٣٦٨.

«س»

٢٦. سنن ابن ماجه: ابن ماجه قزوينى، دار الجيل، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨.
٢٧. سنن ابى داود: ابوداود، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.
٢٨. سنن ترمذى: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت.
٢٩. سنن النسائى: نسائى، دار المعرفه، بيروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٤.
٣٠. السيرة الحلبية: على بن برهان الدين حلبى، مكتبة التجارية الكبرى، قاهره، مصر، سال ١٣٨٢.

«ش»

٣١. شذرات الذهب: ابن عماد، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان.
٣٢. شرح الموافق: سيد شريف جرجانى، منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤١٢.
٣٣. شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٣٨٧.

«ص»

٣٤. صحيح بخارى: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى جعفى، دار ابن كثير، دمشق.
٣٥. صحيح مسلم: مسلم نيشابورى، مؤسسه عزّ الدين، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤٠٧.

«ض»

٣٦. الضعفاء الكبير: عقيلى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان.

«ط»

٣٧. طبقات الشافعية الكبرى: سبكى، دار احياء الكتب العربيّه.
٣٨. الطبقات الكبرى: ابن سعد، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

«ع»

٣٩. عمدة القارى فى شرح البخارى: بدر الدين عيني، دار الفكر، بيروت، لبنان.
٤٠. العواصم من القواصم: ابن عربى مالكي، دار الكتب السلفيّه، چاپ اول، سال ١٤٠٦.

«غ»

٤١. الغدير: علامه عبدالحسين احمد اميني، مركز الغدير، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤١٦.
٤٢. غرائب القرآن و رغائب الفرقان: علامه نظام الدين حسن بن محمد قمى نيشابورى، الباب حلي، مصر.

«ف»

٤٣. فتح البارى: ابن حجر، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٠.
٤٤. الفصول المختاره: ابوالقاسم على بن حسين موسوى معروف به سيد علم الهدى، كنگره بين المللى بزرگداشت شيخ مفيد، قم، چاپ اول، سال ١٤١٣.
٤٥. فضائل الصحابه: احمد بن حنبل، جامعه امّ القرى، مركز بحث العلم و احياء التراث الاسلامى، مكه، عربستان سعودى، چاپ اول، سال ١٤٠٣.

٤٦. فوات الوفيات: ابن شاکر كتيبى، دار صادر، بيروت، لبنان.
٤٧. فوات الرحوت بشرح مسلم الثبوت: محبّ الله بن عبدالشکور، مطبوع در حاشيه المستصفى.
٤٨. فيض القدير: مناوى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.

«ك»

٤٩. الكاشف: ذهبى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٨.
٥٠. الكفاية فى علم الرواية: خطيب بغدادى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، سال ١٤٠٩.
٥١. كتر العمّال: متقى هندی، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٩.
٥٢. الكواكب الدرارى: كرماني، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ١٤٠١.
٥٣. الكواكب الدرية فى تراجم السادة الصوفية: مناوى، چاپ اول.

«ل»

٥٤. لسان الميزان: ابن حجر، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

«م»

٥٥. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: هيثمى، دار الفكر، بيروت، لبنان، سال ١٤١٢.
٥٦. مرآة الجنان: يافعى، دار الكتب الإسلاميه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

٥٧. المستدرک: حاکم نیشابوری، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١١.
٥٨. مسند احمد: احمد بن حنبل شیبانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٥.
٥٩. مطالع الأنظار فی شرح طوابع الأنوار: عبدالرزاق بن رزق اللہ.
٦٠. معرفة علوم الحديث: حاکم نیشابوری، دار الافاق الجديده، بیروت، لبنان، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.
٦١. معرفة الصحابه: ابونعیم اصفهانی، بیروت، لبنان.
٦٢. مقتل الحسين عليه السلام: مقرّم، دار الكتاب الإسلامی، بیروت، لبنان، چاپ پنجم، سال ١٣٩٩.
٦٣. الملل والنحل: شهرستانی، دار السرور، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٣٦٨.
٦٤. المنهاج: نَووی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٥.
٦٥. منهاج السنة النبويه: ابن تیمیہ حرّانی، مکتبه ابن تیمیہ، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤٠٩.
٦٦. الموطأ: مالک بن انس، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، سال ١٤٠٦.
٦٧. میزان الاعتدال: ذهبي، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ١٤١٦.

«ن»

٦٨. نفحات الازهار: آية الله سيد علي حسين ميلاني، نشر الحقايق، قم، چاپ دوم، سال ١٤٢٦.
٦٩. نيل الأوطار: شوکانی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، سال ١٤٢٠.

«و»

٧٠. وفيات الاعيان: ابن خَلِّكان، دار صادر، بیروت، لبنان.

Series of Theological researches

(11)

How Did Abu Bakr Say Prayer

on behalf of the Prophet (s)

(Crisis & Analysis)

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani